

به نام خداوند اداگر و دادگستر



**سخن اندر شرح  
دردهای خراسانیان**

پژوهنده  
پروفیسور سید سلطان شاه همام

به کوشش  
زکریا اصولی

سرشناسه: همام، پروفیسور سلطان‌شاه؛ (نامعلوم)  
عنوان و نام پدیدآور: سخن اندر شرح دردهای خراسانیان / پروفیسور  
سلطان‌شاه همام.  
مشخصات نشر: کابل؛ نشر کابلستان، ۱۳۹۹.  
مشخصات ظاهری: قطع جیبی، ۶۹ صفحه  
شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۱-۰۱۲۲-۷  
موضوع: هویت - زبان - تاریخ



دفتر کابلستان

## سخن اندر شرح دردهای خراسانیان

پژوهنده: پروفیسور سید سلطان‌شاه همام

---

به کوشش: زکریا اصولی

---

برگ‌آرا: زکریا محمدی

---

نوبت چاپ: دوم، ۱۳۹۹ هجری خورشیدی

---

ناشر: کابلستان

---

شمارگان: هزار (۱۰۰۰) نسخه

---

شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۱-۰۱۲۲-۷

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

## سخن نخست

این کتاب (سخن اندر شرح دردهای خراسانیان) اثر پژوهشی روان‌شاد پروفیسور سید سلطان‌شاه همام است که از حد یک مقاله به یک اثر مهم تاریخی ارتقا یافته و بار نخست در سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی در شهر پشاور پاکستان اقبال چاپ یافته است. شناسنامه‌ی\* چاپ نخست این کتاب به‌گونه ذیل است:

- نام مؤلف: استاد (پوهاند) سید سلطان‌شاه همام
- نام اثر: سخن اندر شرح دردهای خراسانیان
- تعداد: ۲۰۰۰ نسخه
- تاریخ طبع: جدی ۱۳۷۰
- چاپ: اول (به‌شکل رساله)
- آی.بی.ام.ب. هروری

من به‌عنوان یکی از علاقمندان فقید پروفیسور همام نخستین بار این کتاب را در دوره‌ی کارشناسی‌ام در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه «تابش» نزد یکی از اساتید محترم تاریخ دیدم. بعد از اندکی مطالعه، علاقمند شدم تا این کتاب را پیدا کنم. سرانجام داستان‌نویس معروف کشور محترم عزیز آسوده یک جلد این کتاب را برایم آورد. این بار

---

\*. یادداشت: قسمتی از منابع (سرچشمه‌ها) این اثر در پاورقی درج گردیده و به‌گونه‌ی مکمل و مفصل در اخیر تسجیل گردیده است.

شروع کردم به مطالعه‌ی دقیق و عمیق این اثر علمی و تحقیقی و از استاد محترم غلام‌محمد محمدی پرسیدم که استاد محترم کتاب پروفیسور همام را دارید؟ استاد محترم محمدی گفتند بلی، پروفیسور همام استاد من در دوره‌ی کارشناسی در دانشگاه کابل بود؛ مضمون اتنوگرافی را تدریس می‌کرد و انسان متین و یکی از کادرهای برجسته‌ی علمی دانشگاه کابل بود. روح‌شان شاد، یاد و خاطره‌ی شان پیوسته گرامی‌باد.

من حالا دو نسخه از کتاب «سخن اندر شرح دردهای خراسانیان» دارم. به‌دقت هر دو را وفق دادم. کوچک‌ترین تفاوت و تمایزی نیافتم. نخستین بار که موضوع چاپ این اثر در ذهنم خطور کرد، با دوستان فرهیخته‌ام مشوره کردم: توابع منان، عزیز عثمانی، نادیه فضل، آغا صاحب نجیب‌الله سراج و دیگران. همه‌ی این دوستان از چاپ این کتاب استقبال کردند و به ارزش روشن‌گریانه‌ی این اثر تأکید کردند. در مرحله‌ی بعد گام عملی برداشته و به چاپ کتاب اقدام کردم. همین‌جا سپاس‌گزارم از: محترم محمد منصور، زمیری احمدی، زکریا محمدی، ناجیه افشاری و فرهاد ملک‌زاده که همکاری لازم نمودند تا این اثر اقبال چاپ یابد. از دانشجویان، یاران و خانواده‌ی فقید پروفیسور همام خواهش می‌کنم تا آثار دیگر استاد را پیدا کرده به چاپ برسانند، تا فرایند روشن‌گری گسترش یابد. در پایان، از خوانندگان محترم مصرانه خواهش می‌کنم در گسترش، تحکیم و نهادینه‌سازی فرهنگ کتاب‌خوانی در کشور ما

سخن اندر شرح دردهای خراسانیان / ۷

سعی مزید بفرمایند تا بار دیگر ارزش‌های تمدنی و تاریخی  
ما تحریف و جعل نشود.

با حرمت

زکریا اصولی

استان پنجشیر - خان خیل بخش خیل

۰۴/۰۷/۱۳۹۹ هجری خورشیدی





## پیش‌گفتار

مقاله‌ی «سخن اندر شرح دردهای خراسانیان» در سیمیناری که از تاریخ ۱۳۶۹/۱۲/۱۱ هجری خورشیدی برای سه روز در شهر زیبای تهران برگزار شده بود، قسماً «خوانده شد پس از درخواست و فرستادن آن در مجله وزین جبل‌الله در چهار شماره سال ۱۳۷۰ هجری خورشیدی به نشر رسید. این کار مسئولین محترم مجله جبل‌الله درخور یادآوری و قدردانی می‌باشد. و این نکته را هم یادآور می‌شوم که بعضی کمبودی‌های طباعتی در متن و بعضی غلطی‌ها در پاورقی‌ها مخصوصاً» در کلمات و نام‌های انگلیسی که به‌قلم صورت گرفته دیده می‌شود.

اکنون بعضی از برادران عزیز و اهل ذوق مرا به نشر دوباره این مقاله بشکل رساله‌یی در یک نشریه جداگانه تشویق نمودند. و مهمتر از همه که بتعداد زیادی از برادران دانشمند و علمای عزیز و گرامی پس از قرائت مقاله، از من خواستار فوتوکاپی آن شدند، چون این کار برای تعداد زیادی از علاقمندان در آن مدت توقف مختصر ما در تهران تاحدی مشکل به نظر میرسید، بناً آن را بشکل یک رساله کوچک سر از نو چاپ و نشر کردیم تا بتوانیم وعده را که به علمای محترم و گرامی داده بودیم ایفاء کرده باشیم. و هم این نکته را قابل یادآوری می‌دانم که بعضی نکات مهم دیگر که در

یادداشت‌های من بود و بعداً به نظر رسید به این رساله افزوده شد. و در آخرین چند سطر بر خود لازم می‌دانم که از دعوت‌نامه مقامات جمهوری اسلامی ایران و سعی و تلاش برادران حزب وحدت اسلامی و برادرانی که از مهمان‌نوازی‌های صمیمانه دریغ نکرده‌اند، اظهار سپاس‌گزاری نمایم.

ومن الله التوفیق

۱۶ ماه جدی ۱۳۷۰ هجری خورشیدی

شهر پشاور - پاکستان

## بسم الله الرحمن الرحيم

### سخن اندر شرح دردهای خراسانیان

سرزمین خراسان بزرگ و یا قسماً "افغانستان کنونی در قلب آسیا واقع بوده و سرزمینی است که دارای نعمت‌های فراوان مادی و معنوی بوده است و می‌باشد.

خراسان بزرگ در طول تاریخ شاهد واقعات و تحولات گوناگونی سرور و غم افزا بوده است. سرزمین بزرگ خراسان (ویا کشور احرار و آزادگان و بعداً دیگر برادران) را ناصر خسرو علوی<sup>۱</sup>، عنصری بلخی<sup>۲</sup>، و فرخی سیستانی<sup>۳</sup> قبله احرار خوانده‌اند. دولت‌های خراسانی را دولت‌های احرار هم نامیده‌اند.

مردم خراسان در زمان صلح زندگی نسبتاً آرامی داشته‌اند، مگر زمانی بوده است که مردمش به قتل رسیده و سرزمین‌شان ویران شده است. و توأم به این ویرانی‌ها دردها و رنج‌ها کشیده‌اند، چنانکه قبل از اسلام اسکندر مقدونی اشغالگر مردم این سرزمین را که ایران هم نامیده شده است به قتل رسانیده، خاکش را پامال نموده، دارایی مردمش رابه غارت بردند. در جنگ‌های اعراب و بلخیان شهر بلخ و

---

۱. علوی، دیوان اشعار، ص ۳۹۵.

۲. عنصری بلخی، ص ۹۶.

۳. ایضا، دیوان فرخی، ص ۱۱۹.

بعضی نقاط دیگر به وسیله احنف ویران شدن.

پس از یک مدت طولانی شهر بلخ و شهرهای دیگر بدست ترکان غز افتاد و آنرا در سال (۵۵۰ هـ ق / ۱۱۵۵ عیسوی) ویران نمودند. بعدتر در قرن هفتم هجری مردم خراسان به وسیله چنگیزیان قتل عام می گردند<sup>۴</sup>، و باقی مانده آواره می شوند. هم چنان پس از مدتی در قرن هشتم هجری تیمورلنگ سیستان و قسمت هایی از خراسان را ویران نمود<sup>۵</sup>. وکله منارها ساخت<sup>۶</sup> و همه دارایی مردم آنرا به وسیله قطارهای حیوانات به سمرقند منتقل ساخت بدبختانه که گاهی خراسان به وسیله خود مردم آن به آن صدمات می رسد، مانند آتش زدن شهر غزنی به وسیله علاء الدین حسین جهان سوز. در قرن نوزدهم عیسوی قوای امپریالستی انگلیس خراسان یا افغانستان را مورد تجاوز قرار می دهد. مردم ما را می کند، بالاحصار و بعضی قسمت های شهر کابل را می سوزانند و ویران می کنند.<sup>۷</sup>

روس ها زیادتر از صد سال به این طرف بر علیه مردم ما شروع به دسایس<sup>۸</sup> می کنند تا این که بعضی قسمت های سرزمین ما را در گذشته اشغال می کنند. به این هم قانع نمی گردند تا این که در سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی باقی مانده کشور ما را کاملاً " اشغال می نمایند، مردم ما را قتل عام نموده و کشور را تا توان دارند ویران می کنند، دارای

۴. تاریخ فتوحات مغول، ۱۷۱.

۵. مجله بررسی های تاریخی، ص ۱۱۷.

۶. تاریخ نامه هرات، ص...

۷. کاتب، سراج التواریخ، ص ۱۰۰.

۸. حق شناس، ص...

مردم ما را به وسیله طیارات گول پیکر بغارت می‌برند و هنوز جنایات شان برعلیه ما قطع نگردیده است. خرابی‌ها و ویرانی‌ها که پس از چنگیزیان به وسیله روس‌ها صورت گرفته است خیلی دردناک‌تر می‌باشد و شرح آن صدها جلد کتاب را مملو خواهد نمود. ما خواهان شواهد کشتار، ویرانی‌ها و دوره سیاه فرهنگی در کشورمان در ایام اشغال روس‌ها می‌باشیم. روس‌ها نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تا توانستند برهم زدند. روحانیون سادات و غیر سادات و دانشمندان ما را منفردانه و گروهی قتل کردند.

بلی خراسان بزرگ عظمت و شکوهی هم داشته است، دارای حوزه‌ها و مراکز پیشرفته فرهنگی بوده است نابغه‌های علمی را در آغوش خویش پرورده است که هر کدام ستاره‌های درخشان در عالم علم و دانش در خراسان بوده اند، مانند مولانا جلال الدین خراسانی رومی، ابن سینای خراسانی، ابوریحان بیرونی، فردوسی، عنصری، فرخی، ناصر خسرو و غیره.

خراسان و یا بگفته عنصری، فرخی، ناصر خسرو، بعضی مورخین و دیگران کشور ایران، دولت‌های مقتدری از قوم احرار و آزادگان هم داشته، مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان و غیره، همچنان خانواده‌های فرهنگ دوست اسلامی و ملی چون برمکیان و ابومسلم خراسانی هم در تاریخ خراسان جای خاصی و مقام منیع و عالی دارند، اما اوضاع خراسان پس از سقوط سامانیان، سلاله محمودیان غزنه و آزادگان غور دیگرگون شد، مردم اصیل خراسان یعنی آزادگان یا تاجیکان به اثر عوامل

گوناگون قدرت سیاسی شانرا از دست می دهند و بیگانگان قدرت سیاسی را تصاحب می شوند. مردم شان کشته می شوند، به دارائی و فرهنگی شان دست درازی و بی حرمتی صورت می گیرد و به تدریج بسیاری از مردم احرار و آزادگان به غربت و دربدری کشانیده می شوند.

تقریباً صد سال پیش از زمان عبدالرحمن خان و هم بعد از او بی عدالتی های زیاد دیگر در خراسان و افغانستان موجوده رونما می گردد. کشتار، چور و چپاول نظامیان و ملکی های زمان عبدالرحمن خان واقعاً تراژیدی بزرگی بوده است مخصوصاً در هزاره جات و بعضی نقاط دیگر عبدالرحمن خان زمین ها و دارائی مردم هزاره و مردمان دیگر را به افغان های صاحب نفوذ و کوچی ها می دهد و بدین وسیله یک تعداد زیاد مردم ما راهی دیار کشورهای همسایه شده و مهاجر میگردند و به طور آواره و مظلومیت زندگی بسر می برند و آواره گی ما به وسیله روس ها و رژییم دست نشانده قسماً شبیه آن است.<sup>۹</sup>

در رژییم های بعد از عبدالرحمن هم بی عدالتی ها و ظلم و فساد به اشکال گوناگون بروز می کند و بی عدالتی های اجتماعی پس از نشر فرمان محمد ظاهرخان شاه سابق در سال ۱۳۱۶ هجری خورشیدی سمت سعودی خود را می پیماید درین وقت است که زمین های مردم به نام های مختلف به مأمورین عالی رتبه و جنرال های متقاعد اردو داده می شود. زبان و فرهنگ مردم احرار و یا تاجیکان مورد بی توجهی قرار می گیرد و به تدریج صدمات زیاد به

۹. سراج التواریخ، قسمت جنگ هزارجات، ص...

فرهنگ فارسی که روزی زبان بین‌الملل کشورهای مجاور (لنگوه فرنکه) بود می‌رسد و این بی‌توجهی و صدمات به فرهنگ و مردم آن قسماً قرار ذیل است:

۱- تبدیل کردن نام «انجمن ادبی» (زبان و فرهنگی فارسی) به پشتوتولنه که خیلی زیاد جلو پیشرفت زبان و ادبیات فارسی را گرفت و آنرا متضرر نمود.

۲- متوقف ساختن آثار تحقیقی و علمی مجله کابل، از زبان فارسی به نشر مقالات به زبان پشتو.

۳- محدود ساختن مقالات تحقیقی و علمی به زبان فارسی را به جاگزین نمودن مقالات بیشتر پشتو.

۴- وادار نمودن اجباری مأمورین (فارسی زبان و زبانهای دیگر) دولتی را برای آموختن زبان پشتو که نتیجه‌ای هم نداد و باعث ضیاع وقت و مصارف پولی هنگفت برای دولت و مأمورین گردید که از این ضایعات وقت گران‌بها و پول ملت مظلوم به ملیاردها افغانی [روپیه] به اقتصاد کشور صدمه‌ها وارد شده است. و علت ناکامی آن را فقر فرهنگی زبان پشتو تشکیل می‌دهد، در پهلوی عوامل دیگر.

۵- در سال ۱۳۴۳ هجری خورشیدی شاغلی [محترم] رشتین و اشخاص دیگر هم نظرشان چون: زابلی، غلام محمد فرهاد، عصمتی و چند تن دیگر خیلی سعی نمودند تا از رسمی شدن دوباره زبان غنی فارسی، زبانی که چندی پیش به حیث زبان «لنگوه فرنکه» و از زبان‌های مشهور و دارای ادبیات عالی به‌شمار می‌رفت ممانعت و جلوگیری نمایند. البته این عمل به ذاتش عمل ظالمانه و غیرعادلانه بوده است.

۶- معمول ساختن و رسمی نمودن نام یک قطعه خاص خیلی محدود نام افغانستان به جای یک ناحیت خیلی بزرگ و نامی، که خلاف توقعات و آرزوی اکثریت مردم ما می باشد و اهمیت نام خراسان بزرگ در این است که هیچ گونه صبغه تبعیضی ندارد و همه اقوام براحت آن را کشور و سرزمین خود می دانند.

۷- آوردن و معرفی کردن کتب بزبان پشتو و وادار کردن شاگردان به طور جبری برای آموختن این زبان، که خلاف معیارهای تعلیمی بوده است.

۸- داخل کردن برنامه های زیاد بزبان پشتو در رادیو کابل و کم کردن برنامه های فارسی، مخصوصاً در زمان تره کی که یکی از سیاه ترین دوره ها در تاریخ کشور به حساب می رود. حفیظ الله امین هم پلان های شوم ضد مردمی و ضد فرهنگی داشت که خوش بختانه این چوپچه های روسی و استعمار بزودی سرنگون شدند. حفیظ الله امین بدون مشوره با مؤرخین و دانشمندان مانند دیگران نام صدراعظم را به "لمری" وزیر تبدیل کرد، همین طور نام سه شهر را که خوش بختانه ناکام شد.

۹- تغییر نام های مناطق مردم احرار و تاجیکان و گروه های قومی دیگر ما را بزبان پشتو، مثلاً در عوض نام خیلی قدیمه سبزوار شیندند، در عوض شاه قلان پشتون زرغون، در عوض قریه تپه تورغندی هم چنان تغییرات نام های زیادی را در ولایت بلخ مثلاً چهلستون نام زیبای تاریخی را به غندان، چهارباغ گلشن را به شینکی، پلاس پوش را به زوزان و ده ها نام های زیبا و افتخار آفرین را به



کلمات خیلی عادی پشتو تبدیل نمودند که خیلی عمل ناشایست و خلاف توقع و آرزوی مؤرخین و مردم می‌باشد و نقاط دیگر و مسما نمودن بعضی مناطق را به پشتو، مثلاً پشتون کوت، زلمی کوت، و غیره و بوجود آوردن ده‌ها نام و کلمات دیگر، در تمام دفاتر ملکی و نظامی، چون، تورن، جگرن، خارندوی، خارنوال، ولسوالی، پوهیالی، پوهندوی و غیره.

۱۰- ازین بردن آثار تاریخی مردم تاجیکان و احرار اقوام ترک زبان توسط محمد گل خان نائب الحکومه وقت و دیگران. وی سنگ‌ها و کتیبه‌ها را که شواهد تاریخی داشت، امر داد که کاملاً نابود گردد و بعضی‌ها را از بالای پل امام بکری در هژده نهر بلخ پرتاب کردند، همین طور فرستادگان حفیظ الله امین اسناد ملکیت مردم را جمع آوری کرده و همه را سوختاندند، مخصوصاً در ولایات میمنه، هرات و نقاط دیگر، البته در اوائل انقلاب به امر تره کی و حفیظ الله امین بسیاری کتاب‌ها که عقاید اسلامی در برداشتند و در بعضی کشورهای اسلامی چاپ شده بودند که بمزاق روس‌ها و کمونیست‌های پیروان تره کی و امین برابر نبودند جمع آوری و سوختانده شدند و بسیاری کتاب‌های دیگر را از الواری‌های کتاب‌خانه‌ها جمع کرده در اتاق‌های جداگانه انداختند تا کسی به آن‌ها دسترسی نداشته باشد.

۱۱- محدود ساختن نشرات به زبان فارسی و کنترل شدید آن و دست آزاد دادن برای نشرات بزبان پشتو و لو چندان ماهیت علمی هم نداشت و قرار دادن نوشتن تاریخ به نظر دولت و در خدمت و به نفع آن و به نفع طبقه حاکمه،

مثلاً نوشته‌های حبیبی در گذشته و از سلیمان لائق و مانند شان بدون کنترل و سخت‌گیری به نشر می‌رسید، مگر برای دیگران این طور نبوده و هنوز ممکن نیست طور نمونه تمام مقالات و کتاب‌هایی که از طرف اعضای پشتو تولنه و یا مواد و مقالات کنفرانس‌ها و سیمینارها که به خاطر شخصیت‌های فرهنگی برادران پشتون ما خوانده و ترتیب می‌شد، همه نشر می‌گردید، اما کنفرانسی که بیادبود مخدوم قلی شاعر ترکمن دائر شده بود، نه تنها که بسیاری مقالات آن به نشر نرسید، بلکه بجز شب اول، دیگر گزارش آن را حتی از راه رادیو هم نشر نکردند، مقالاتی که در کنفرانس هزاره فردوسی در دانشگاه کابل دائر شده بود نه تنها قهر و غضب مقامات برانگیخته شده بود، بلکه مقالات آنرا هم در یک مجموعه نشر نکردند. در کنفرانس ناصر خسرو علوی برای دانشمند محترم آقای مایل پنج دقیقه وقت داده شد، در حالی که برای محترم پوهاند رشاد زیادتر از دو ساعت وقت داده شد و مقاله اینجانب "پوهاند همام" راحتی اجازه قرائت ندادند، در حالی که هیأت بررسی از مقاله‌ها خواندن و نشر آن را تصویب کرده بودند، مگر متأسفانه که بعضی اشخاص ضد علم و فرهنگ آن را مانند مقالات دیگر من کاملاً نادیده گرفتند و دیگر یادی از مقاله من نکردند.

۱۲- تأسیس و بوجود آوردن مکاتب نسبتاً زیاد در مناطق پشتوزبان و قابل یادآوری است که چانس و فرصت خیلی کم برای اقوام و دیگر مخصوصاً هزاره‌ها برای شمولیت در مکاتب ثانوی و دانشگاه بود، چنانچه در لیسه‌های خوشحال خان و رحمن غیر از فرزندان

پشتون‌های صاحب نفوذ، از اقوام دیگر نبود، البته بودند و هستند بعضی پشتون‌های خدا پرست و بیچاره که در حق آن‌ها هم ظلم شده و از حقوق مادی و معنوی آن‌ها هم نسبت عوامل متعدد چشم پوشی شده است، مگر نه به پیمانۀ اقوام دیگر.

۱۳- بدون در نظر داشت سوابق فرهنگی و غنای آن در تحریر پاسپورت‌ها در وزارت خارجه تغییرات رونما گردید و آن را به پشتو تحریر می‌کردند، در حالی که در داخل و خارج کشور مردمان زیادی اند که بزبان فارسی بلدیت دارند.

۱۴- بعضی معلمان کم سویه و بعضی اشخاص بی دانش گاه گاهی فرزندان هزاره و بادیکر فارسی زبان را می‌گفتند که، «شما از افغانستان به ایران و یا به فارس بروید، زیرا افغانستان کشور شما نیست، از افغان هاست!» حتی در زمان داوودخان به چشم خود میدیدم که مؤظفین شهرداری (بلدیه کابل) هزاره‌ها را شدیداً لت و کوب می‌کردند و بعضی از همان اشخاص ستمدیده که وضع را مناسب حال نمیدیدند راهی سرزمین ایران و کشورهای دیگر می‌شدند و غالباً در راه هم به مشکلات بسیار از قبیل گرمی، سردی، ظلم، قطاع‌الطریقان و ظلم و جبر قاچاقچیان مواجه می‌شدند.

۱۵- ارتقاء و ترفیع جنرال‌های اردو و مامورین، استادان و محققان پشتو زبان ساده تر و بسیط تر بود، نسبت به اقوام دیگر، مخصوصاً در پشتو تولنه و بعداً در اکادمی علوم که بدون سوابق کار، ترفیعات اکادیمسین و نامزد اکادیمسین را به اشخاص دل خواه می‌دادند که این یک عمل توهین آمیز

به مقام علم و دانش بود، که حتی در زمان چنگیز خان و دیگر شاهان صورت نگرفته بود، چنانچه سلیمان لایق بدون تجربه تدریس و انجام کارهای علمی و اکادمیک خود را اکادیمسین ساخت، و با استفاده ناجائز از دو مقام عمده کمونستی، یعنی وزارت اقوام و قبائل و ریاست اکادمی علوم، اشعار و نوشته‌های کمونستی خود را به کمک دیگران به چاپ می‌رسانید، این چند اشاره خیلی مختصر به بی عدالتی‌ها اجتماعی درکشورمان می‌باشد؛ البته نمونه این بی عدالتی‌ها و حق تلفی‌های خیلی زیاد است که ذکر همه در این مقاله محدود و مختصر نمی‌گنجد، آنچه عرض شد، به استناد حدیث شریف پیغمبر اکرم (ص) می‌گوئیم که، گفتن حقایق در حضور ظالم بزرگ جهادی است بزرگ.

خلاصه برای برادران بادینت، حق بین و حق گوی تاجیک، پشتون، ترکمن، نورستانی، بلوچ، مغول، پشه‌ئی و غیره که نظرات عادلانه دارند و از دستور قرآن مجید پیروی می‌کنند که "ان اکرمکم عندالله التتکم" یاد آور شوم و پیشنهاد می‌نمایم که باید به اساس فلسفه قرآن کارها را تنظیم و ترتیب بدهند و در اجرای آن بدون درنظر داشت این که چه کسی باشند و از کدام قوم، اجراءات نمایند، و این عمل نیک حتماً در راه وحدت اسلامی ما و آزادی کشور نقش براننده خواهد داشت.

اکنون برمی‌گردیم به اشاره قبلی که می‌گویند فلان مردم از افغانستان نیستند و کوشش‌ها صورت گرفته تا مردمان اصیل سرزمین خراسان بزرگ را مردم بیگانه و تحمیلی جلوه دهند، یعنی نمکی هم به درد و زخم‌های شان علاوه

می‌کنند و کوشش‌های زیادی تا همین اکنون صورت می‌گیرد تا آن‌ها را از تاریخ شان بیگانه کنند و از حق افتخارات مثبت و دست آوردهای تاریخی ایشان را محروف کنند. ما از مسلمانان پاک عقیده و هموطنان و دانشمندان داخلی و خارجی دعوت می‌کنیم که در نوشته ما قضاوت عادلانه و بی طرفانه کنند، بدین معنی که بعضی نویسندگان در باره مردم هزاره که اکثر آنها بخشی از مردم احرار و آزادگان بوده و غالباً تشیع اند، مقالات و کتاب‌هایی را به چاپ رسانیده اند، گویا که این مردم مغول اند و از خراسان بزرگ نیستند، و مدعی اند که از مغولستان آمده اند و هم مدعی اند که هزاره‌ها زبان مغولی شان را از دست داده اند و در عوض مغولی بزبان فارسی دری حرف می‌زنند و مشابهاً مدعی اند که مردم غور زبان شان پشتو بود. باید گفت که هر دو نظر فوق غلط است نه هزاره‌ها مغول اند و نه غوری‌ها پشتون. هر دو هزاره‌ها و غوری‌ها از جمله مردمان احرار و آزادگان اند. اکنون برای معلومات بیشتر به تاریخ باید مراجعه کرد که کی‌ها باشندگان اصیل خراسان بزرگ اند. در این بحث محدود نمی‌خواهم که تمام آثار را در ارتباط به این موضوع یاد آور شوم، فقط از چند اثر محدود به طور مختصر و اجمال یاد آور می‌شوم و توأم به آن آثار غیر علمی و غیر مستند را هم مختصراً مورد انتقاد قرار میدهم.

در این تازه‌گی‌ها، شاغلی [محترم] حبیب الله رفیع که نویسنده مشهوری است و با هم شناسائی داریم، در اثر انتقادی تحت نام "نظری به کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر" که به وسیله حسن کاکر تألیف شده است و پر از

کجروی‌ها و تحریفات می‌باشد، در مقدمه آن شاغلی [محترم] رفیع درباره شیعیان و جمهوری اسلامی ایران نظر غیر واقع بینانه ابراز نموده است، میگوید که:

"مورب په خپل ټول تاریخ کی شیعه او سنی په نامه شخړی او جگړی نه لرو!..."

این نظر شاغلی رفیع دور از واقعیت است، عبدالرحمن خان به کمک یکنفر فتوایی صادر کرد که مردم شیعه و هزاره کافرند! اقوام مختلف را که ذهنیت‌های ابتدائی داشتند بر ضد هزاره و شیعه قندهار تحریک کردند و هزاران نفر را بقتل رسانیدند، دارائی شان ضبط، زن و اولاد شان به دست دشمن شان اسیرشد، جنگ شیعه و سنی در کابل در ایام شاه محمود هم مشهور است راه ندادن شیعیان را در حکومت مؤقت زمان خودما تجربه داریم، بفرض محال جنگ نبوده آیا این استثمار و بی عدالتی‌ها که در حق هزاره و دیگر ملیت‌ها و قسماً دیگر شیعه‌ها بوده آن را فراموش می‌کنید، حتی تره کی به حیث یک رهبر فروخته شده انقلابی دیموکرات خواست جنگ سنی و شیعه را براه اندازد، او از راه تلویزیون گفت: "مورببې په کلی نه پرېږد و وایی زما آس د ملک په کورو تره یعنی اوس دغه شیعه گان غواړی مورسنيان شیعه کړی" در قضیه چنداول تره کی و امین به هزاران هزاره و شیعه کابل را به قتل رسانیدند.

شاغلی [محترم] رفیع آشنای ما در قسمت دیگر تذکر میدهد "... د نمونی په توگه که ده (عبدالرحمن خان) د هزاره ورونو ټوله سرونو څخه چی مغل نژاده، دری ژبی او شیعه مذهبه وو کله منارونه جوړ کړل..." همین ادعای از نژاد مغل بودن

هزاره‌ها بوسیلهٔ داکتر مجاور احمدزیار همراه با کم جلوه دادن نفوس اقوام غیر پشتون و نویسندگان دیگر پشتون نیز ابراز شده است، متأسفانه که بعضی محققین خارجی هم این اشتباهات را غالباً از روی نوشته افغان‌ها نموده اند و یکی از این اشتباهات این است که آن‌ها به متون تاریخی قدیمه بلدیت نداشته و اگر داشته بوده، در دسترس نداشته، لذا یکی از پی‌دیگر مانند "الفنستن، رابرتسن، وامبری، فردیناند، بکن، شورمن، پروفیسور دوپری و غیره" هزاره‌ها را مغل وانمود کرده اند، که این نظر آن طوری که آنان تصور می‌کنند صحت ندارد و آن را مستنداً بخاطر وحدت اسلامی و ملی رد مینمائیم.

اکنون از نویسندگان محترم داخلی پرسیده می‌شود که آیا مقالهٔ مرحوم پوهاند حبیبی را تحت عنوان "آیا کلمه هزاره قدیمی تراست؟"<sup>۱۰</sup> خوانده اند و یانه؟ من متیقن هستم که بعضی خوانده اند و یا آگاهی دارند، در این مقاله حبیبی اظهار نموده که هزاره‌ها قبل از تهاجم چنگیزخان در خراسان بوده است این نظر حبیبی را من تأیید مینمایم، مگر آنچه در بارهٔ وجه تسمیه هزاره، از اصطلاح زبان پشتو یعنی سببه زره بمعنی خوشدل ابراز نظر کرده است، تا پشتون‌ها را درکنار هزاره‌ها در غورن شان بدهد به طور قاطع و همه جانبه رد می‌نمایم و در گذشته هم در سیمینار راجع به ملا فیض محمد کاتب آنرا رد کرده بودم، که متأسفانه به همین ملحوظ و ملحوظات دیگر به نظر اولیای اکادمی علوم این مقالهٔ مرا مانند چندین مقاله علمی دیگر من نشر نکردند و

تکرار می‌کنم که این نظریهٔ مرحوم حبیبی هیچ پایه و اساس علمی ندارد. اگر حبیبی واقعاً زبان‌شناس می‌بود و از خصوصیت زبان چینی آگاه می‌بود هیچ‌گاه این اظهارات را نمی‌کرد، مگر متأسفانه که پوهاند حبیبی بدام جعل "پته خزانه" و شعر کاملاً جعلی او موسوم به امیر کروړ مانده بود و کوشش‌ها نمود که اگر از نگاه وجه تسمیه‌ها و توپونیمی‌ها (Toponymy) یک کلمه را پیدا کند تا با پشتو در ساحه غور شباهت داشته باشد و این کار را غیر علمی و غیر واقعی انجام داده است که اکنون مورد انتقاد دانشمندان قرار گرفته و من متیقن‌ام که تمامی آثار حبیبی مورد انتقاد دانشمندان قرار گرفته است و به دانشمندان پیشنهاد می‌کنم که همه آن مرور و انتقاد گردد.

اکنون توجه خوانندگان را به منابع دیگر جلب می‌نمایم و این منابع هم نظرات شاغلی [محترم] رفیع و داکتر زیار، داکتر سرهنگ و دیگران را که هزاره‌ها را مغل گفته‌اند رد می‌نمایند، و این منابع بخوبی و به صراحت نشان می‌دهد که هزاره تا قبل از اشغال چنگیزخان در سرزمین خراسان بوده‌اند، مقدسی در رسال ۳۷۵ هجری قمری در بارهٔ فواصل راه‌ها چنین بیان نموده است: "... و از خش باجی تا رباط هزاره یک منزل و از رباط هزاره تا غزنه یک منزل."<sup>۱۱</sup>

مورخ توانا و ژرف نگر مرحوم ابوالفضل بیهقی چندین بار از باغ "صد هزاره" در تاریخ‌اش نام می‌برد.<sup>۱۲</sup> ناصر خسرو در یکی از قصائدش نام از "دوتار هزاره" می‌برد فرخی

۱۱. یزدانی، ص ۱۶۵.

۱۲. بیهقی، ص ۶۹۸.



سیستانی در دیوانش نام از "لعبت بربر" <sup>۱۳</sup> می برد و عنصری نام از بربر برده. رشید الدین فضل الله در جوامع التواریخ از هزاره یاد آور شده است، "هزاره قدیم را گردکردند" <sup>۱۴</sup>

اکنون به یادداشت‌های روزانه سفر زائر چینی "شون چونگ" که به غلط نام‌اش را مورخین "ماهیوان" تسانگ نوشته اند نظر می اندازم او در باره شهری بنام هزاره "یعنی خه - سه - له = Ho-sa-1z" می گوید که مردم آن طبیعتاً خوشدل و مسرور و کارکن اند، آن‌ها حیل‌گر و نیرنگ‌باز می‌باشند، ذوق آموزش و توانائی برای ساختن اشیاء دارند، مهارت زیاد در اجرای کار و جادو نشان می‌دهند، مگر اهدافی خوبی از آن ندارند، روزانه کلمات بی‌شماری را تکرار می‌کنند، نوشته و زبان شان از دیگر کشورها فرق دارد. <sup>۱۵</sup>

متأسفانه که پوهاند حسن کاکر بدون دقت علمی و برخلاف ادعای خودش که می‌گوید جای تأسف است که از افغان‌ها تا کنون صرف تنی چند و این جانب (یعنی خود حسن کاکر) از آرشیف‌ها استفاده کرده اند. <sup>۱۶</sup> بیان فوق نشان میدهد که آقای کاکر خود را محقق و از محدود کسانی که از آرشیف‌های غرب استفاده کرده است وانمود می‌کند و از عبارات اش معلوم می‌گردد که خود را مؤرخ باصلاحیت می‌بیند! مگر متأسفانه دیده می‌شود که مانند یک شخص

---

۱۳. ناصر خسرو، ۳۹۵.

۱۴. جامع التواریخ، ص...

۱۵. [...]

۱۶. نظری به کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، ص...

عادی حرف زده و مانند پوهاند حبیبی از حقایق چشم پوشی می‌کند و قلم را به تحریفات می‌کشاند، کاکر برخلاف حقایق می‌گوید از نوشته‌های شون چونگ چنین استنباط می‌شود: "که پشتون‌ها در قرن هفتم میلادی، در حوالی غزنی مسکون بودند!... الخ" باید گفت که بطور قطع این طور نیست که او می‌گوید، مؤلف گمنام حدود العالم سه و نیم قرن بعدتر یعنی در سال ۳۷۳ هجری قمری مسقط الرأس افغان‌ها را در ده سول در ناحیت هندوستان نشان می‌دهد، و از نوشته آن‌ها نام برده نشده است و هم شون چونگ صریحاً از کشور هزاره نام می‌برد نه از کشور افغان<sup>۱۷</sup>، اگر واقعاً کاکر مورخ واقع بین می‌بود، باید که خط بطلان به دروغ‌گویی‌ها و جعلیات حبیبی و دنباله‌روانش می‌کشید، زیرا آن‌ها تاریخ کشور را به بیراهه جعلیات و تحریفات کشانده اند و گناهی است نابخشودنی که نسل‌های آینده را دچار سردرگمی‌ها کرده اند و می‌نمایند، پس به اساس ملحوظات فوق گفته می‌توانیم که تاریخ کشورمان برای مورخین همسایه و جهان راه هموار و حقایق مستند و صحیح را ارائه کرده نمی‌تواند، چنانچه یکی از محققین غرب یعنی داکتر "وایرز" از آلمان غربی در کتابش اشتباه و غلطی نظر پوهاند حبیبی را درباره وجه تسمیه هزاره تکرار کرده است.

شیر محمد ابراهیم زئی مؤلف تواریخ خورشید جهان هم موجودیت هزاره‌ها را در کشورمان تأیید می‌کند، او می‌گوید که، قبل از تعهد چنگیزخان، این قوم (هزاره‌ها)

اولس کلان و خلقی بسیار بوده است.

این نکته را هم باید یاد آور شد که از زمان جنگ چنگیزخان و تیمور لنگ یک دسته مردم مغولی در کشور مان ماندند و قسماً در بین مردم ما منحل شدند و هم بعضاً مشخصات مغلی خود را در بین هزاره‌ها خیلی کم حفظ کرده اند و این راهم باید گفت که هنوز مغول‌ها در افغانستان به زبان مغولی حرف می‌زنند و خود را مغول می‌گویند و نه هزاره که آثار نسبتاً زیادی را در باره زبان و ادبیات شان به چاپ رسانیده ایم، و این مغول‌ها در زرنی غور، دورودی ادرسکن، کندر گزرة هرات، ارزنه آباد، نو اوبه، تپه عارفان و ده‌ها منطقه دیگر هرات و بادغیس زیست دارند، پس اگر هزاره‌ها مغول می‌بودند، باید مانند آن مغول‌ها با این نفوس زیاد زبان مغولی را مانند مغول‌های هرات به کار می‌بردند و خود را مغول می‌گفتند، اما این قدر باید گفت که چند صد سال حکومت مغول‌ها در خراسان و ایران و هندوستان باید بسیار مردم را واداشته باشند و یا به میل خودشان خود را مغول گفته باشند برای بدست آوردن رسوخ و دیگر امتیازات، البته این واضح است که مردم هزاره مانند اقوام دیگر از بک قوم نیستند، بسیاری مربوط فارسی زبانان یا آزدگان می‌گردند و تعدادی ترک بوده و عده قلیلی خود را مغول می‌گویند که آنها در جامعه هزاره همه مشخصات فرهنگی مغولی را از دست داده اند.

بناً مکرر باید گفت که آن چه شاغلی [محترم] کاکر در باره زیست پشتون‌ها (افغان‌ها) در وقت سفر "شون چونگ" در غزنی یاد آور شده است، کاملاً غلط و تحریف پوهاند

کاکر میباید، شون چونگ صریحاً از هزاره‌ها نام برده است، نه از افغان‌ها.

از روزی که برادران افغان ما بنام افغان یاد شده است، باشند خراسان نبوده اند، افغان‌ها فقط خارج سرحدات خراسان زیست داشته اند، یعنی در "سول" در ناحیت هندوستان فقط در دهی زندگی افغان‌ها در ساحه کوه سلیمان در روایت‌های شفاهی افغان‌ها منعکس شده است. بسیاری دانشمندان خارجی هم بدان اشاره‌ها کرده اند، مانند شورمن، اسلنوف و همکارانش، سراولف کیرو و غیره. اما بهترین و مؤثق ترین تأیید نظر فوق در کتاب "حدودالعالم من المشرق و المغرب" دیده می‌شود، این نویسنده توانای خراسانی چنین اظهار نموده است "سخن اندرناحیت هندوستان" سول دهیست برکوه با نعمت و اندر و افغانان اند و چون از آن جا بروی به چین ستان راه اندر میان دوکوه یست و اندرین راه هفتاد و دو آب بیاید گذاشتن و راهیست با مخاطره و بیم.

در این معلومات مختصر و جامع "حدودالعالم" به خوبی دیده می‌شود که افغان‌ها در ناحیت هندوستان (یعنی سرزمین پاکستان امروز) زندگی داشته اند نه در ناحیت خراسان و نه در غور اولف کیرو می‌گوید: که سران غور افغان نبودند و مورخین قدیم غور پشتو نمی‌دانستند و این درست نیست که نام غور را به کلمه "غر" پشتو ارتباط بدهیم و این کار را به غلط انجام داده اند.

زیست افغان‌ها و یا مسقط الرءس شان بوسیلهٔ عنصری، عتبی و دیگران نیز تأیید می‌گردد، چنانچه عنصری گوید:

## شه گیتی ز غزنین تاختن برد

### بر افغانان و برگبران کهبر

دبیر سیاقی به استناد از اسدی، کهبر را یکی از ولایات هند نشان می‌دهد، چون محل زیست افغانان و کهبریان پهلوی هم قرار گرفته، پس طبیعی است که افغانان هم در ساحه هند آن وقت زیست داشته اند عتبی هم به زیست افغانها در جنوب غزنی اشاره کرده و غزنی آن وقت ساحه وسیع داشته است و مؤلف تاریخ گزیده هم گفته که:

"در رجب سنه تسع و اربعمائه سلطان (محمود) عزم ولایت قنوج کرد، از غزنه تا آنجا سه ماهه راه بود. در مدت غیبت سلطان جماعت افغانیان در ملک سلطان خرابی کردند، چون سلطان از قنوج بغزنین رسید، برایشان شیخون بردو اکثر ایشان را بتیغ گزارانید." هم چنان البیرونی که از نبوغ خاص برخوردار بوده است، اقوام مختلف افغان را که در طول سرحد غربی هند موقعیت داشتند تشخیص می‌دهد. الفنستن هم اظهار نموده که تاجیکان در مناطق هموار زیست داشته، مگر افغانها بومیان کوهستانی اند. تاریخ‌نامه هرات در قرن هشتم یعنی تقریباً چهار صد و اند سال بعدتر از تألیف "حدودالعالم" ساحه زیست افغانان را که حتماً چندین بار نفوس شان زیاده تر شده است و ساحه بخش شان وسیع تر گردیده در یک ساحه بازهم محدود تقریباً پنجاه فرسنگ؟ تحت رهبری کرد و سید نشان می‌دهد و به گمان غالب همان کردهایی خواهند بود که قسمتی از لشکر محمودیان را تشکیل می‌دادند و باید همین طور باشد، زیرا کردها و اعراب مانند تاجیکان، هندوان و ترکان در لشکر

سلطان محمود و سلطان مسعود بودند، جوینی در کتاب جهان‌گشای سال ۶۵۷ هجری قمری از خلیجان غزنوی و افغانان که بحشر رانده شده بودند، معلومات مفیدی ارائه میداد و این وقتی است که مغول‌ها در شهرهای خراسان و مناطق دیگر بسیار قتل عام نمودند و نفوس مردم احرار و آزادگان را به نیستی کشاندند، و صرف تعداد محدودی در دهات و قصبات زنده مانده و مانند اهل حرفه کشته نشدند مگر خوش بختانه که نسبت کوهستانی بودن مناطق افغان‌ها در مناطق کوه سلیمان مغول‌ها در ابتدا مرتکب جنایات نشدند، بناً رشد نفوس افغانان راه طبیعی‌اش را طی نموده است اما "جوینی" در کتابش یاد آور شده که متأسفانه مغول‌ها از خلیجان غزنوی و افغانان که به قسم حشر رانده شده بودند دست به عقوبت و مثله که مثل آن کس ندیده بود بگشادند بعضی را بر آتش می‌نهادند و بعضی را به شکنجه دیگر می‌کشتند و بر هیچ آفریده ابقا نمی‌کردند، و بدبختانه که تره کی و امین آن کار را تکرار کردند.

در نسخه خطی تذکرة الابرار که در سال ۱۲۲۵ هجری قمری به وسیله محمد اشرف تألیف شده است در باره افغان می‌گوید:؛ این جماعه افغان در کوه سلیمان متوطن بودند همه از آن است که ایشان را در عربستان سلیمانی گویند"

من در این بحث مختصر نمی‌خواهم که همه آثار قدیمه و حاضره را در باره مسقط الرأس وسعت جغرافیائی و تکامل جامعه افغانان مرور نمایم، مگر باید گفت که نویسندگان افغانی مانند پوهاند حبیبی، عتیق الله پژواک و حتی عزیز احمد پنجشیری، سرهنگ، حسن ضمیر سلیمان لایق و غیره

درباره محلات زیست افغانان راه غلط را پیش گرفته اند، مخصوصاً در قسمت زیست افغانان در غور مرحوم حبیبی که از شعر جعلی ساخته خودش و بعضی همکارانش بنام امیر کرور در کتاب جعلی موسوم به "پته خزانه" یاد آور شده و این جعلیات اظهر من الشمس است. می‌گوید: "نسخه خطی آن را (پته خزانه) را در سال ۱۳۲۲ هجری خورشیدی به وسیله مرحوم علامه عبدالعلی خانوزی کاکر پیدا کردم متأسفانه که روح آن مرد را هم به این دروغ ناقرار ساخته باشد بدتر از آن این که دولت محمد لودین و دیگران این جعلیات را به زبان‌های خارجی ترجمه می‌کنند و خارجی‌ها را هم دعوت و یا گمراه می‌کنند که جعلیات را آگاه شوند. بد نیست که کسانی که آگاهی ندارند ایشان بهتر آگاه گردند که دانشمندان با صلاحیت خارجی هم انتقادات زیادی کرده‌اند.

پروفسور مارگنشترن از ناروی که تحقیقات طولانی در باره زبانهای افغانستان نموده و دانشمندی است با صلاحیت علمی که در سراسر جهان شناخته شده است او کاملاً متیقن است که کار حبیبی در باره "پته خزانه" جعلی است مارگنشترن می‌گوید "از نگاه نسخه‌شناسی و هم از نگاه ادبیات، پشتو از قرن هفده بیشتر قدامت ندارد" و هم پروفسور دوپری افغانستان‌شناس با صلاحیت از نظر ولبر در باره "پته خزانه" یاد آور می‌شود و می‌گوید که درستی و اعتبار "پته خزانه" که مدعی است در ۱۷۴۹ میلادی در قندهار تحریر شده. مورد بحث قرار گرفته است، پس استنباط می‌گردد که ولبرود و پری هم آن را جعلی دانسته

اند. و هم اشخاص دیگر طوری که خود حبیبی در رد انتقاد آن‌ها یاد آور شده است هم به جعلی بودن "پته خزانه" اشارات مختصر و محافظه کارانه و خاطر خواهانه نموده اند مگر دو اثر تحقیقی و علمی دیگر در این تازه گی‌ها هم انتقادات به جا کرده اند و جعلی بودن "پته خزانه" را آشکار و بی پرده بحث کرده اند، یکی "افغانستان در پنج قرن اخیر" و دیگر "پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها" قلندر مهمند (مومند)، دانشمند پاکستانی در اثرش بنام "پته خزانه فی المیزان"، کتاب "پته خزانه" را از گوشه‌های مختلف بررسی و تحلیل کرده و تمام کوشش‌های مرحوم حبیبی را جعلی ثابت کرده است.

قلندر مومند در صفحه سه و بی‌بعد کتاب‌اش می‌گوید: "... نام دادن کتاب مولد اختراع ذهن کسی است که می‌خواهد خوانندگان را متقاعد کند که این اثر تا کنون موجود نبود و از محمد هوتک می‌باشد" در صفحه پنج پراگراف در آوردن "پته خزانه" را تنقید می‌کند که در آثار کلاسیک نبوده است و این کار جعل حبیبی را نشان می‌دهد. شاغلی [محترم] مومند در همین صفحه یاد آور می‌شود که تاریخ مرصع دارای نسخ متعدد می‌باشد، در حالی که نسخه دیگر "پته خزانه" در جای دیگر موجود نیست (البته به نظر حبیبی و به کمک دیگران، یک دو نسخه دیگر هم از روی نسخه جعلی خود حبیبی استنساخ شده است). نویسنده تاریخ مرصع را همه کس می‌شناسد، مگر محمد هوتک را کسی دیگر نمی‌شناسد، و از "پته خزانه" کسی دیگر هیچ یاد آور نشده است، در حالی که مورخین از خود و بیگانه از



تاریخ مرصع یاد آور شده اند، به صفحه زدن هندسی پته خزانه هم تنقید شده است، زیرا در آثار کلاسیک دیده نشده (فقط در یکی از نسخه هایی که به زبان فارسی بود، به حساب رقم صفحه زده شده بود و آنچه هیوادمیل گفته ممکن بعداً صورت گرفته باشد و اگر قبلاً هم شده باشد این جزء است نه کل). در نسخه های قدیم در بالای بعضی حروف زیر و یا حرکت دیده می شود، مگر در پته خزانه وجود ندارد در نسخه های قدیمه عناوین غالباً برنگ سرخ در متن و یا در حاشیه تحریر شده اند. و بعداً به دنبال عناوین موضوع دوام پیدا می کند، مگر در پته خزانه اینطور دیده نمی شود هم چنان نام عبدالعلی نه در اول نه در حاشیه و نه در آخر دیده می شود طوری که حبیبی اظهار نموده که نسخه قلمی پته خزانه به وساطت آخوندزاده عبدالعلی بدست او رسیده است و این اظهار حبیبی پس از مرگ آخوندزاده صورت گرفته است که کسی آنرا نمی پذیرد شاغلی مومند در صفحه ۷۸ می گوید: "که، تحریر پته خزانه از یک نفر نمی باشد این طور معلوم می شود که این کار با عجله صورت گرفته است و آنرا دوسه نفر تحریر کرده است و قسمت زیاد آن نوشته خود حبیبی می باشد."

در صفحه ۳۴۵ آقای مومند نوشته که: "... آنچه که عرض شد این نظریه را تقویه می کند که پته خزانه یک اثر بدون اصل بدون اساس و به اندازه زیاد قابل تمسک نیست و در هر ورق این کتاب روایات غلط توجهات غلط و واقعات غلط ارادتاً به این مقصد تحریر شده است که در باره تاریخ ادب پشتو خوانندگان را به آن غلط فهمی دچار کنند

که یک گروه خاص نویسندگان برای مقاصد خاص خودشان انجام داده اند"

باید یاد آور شد که تنقید دانشمند توانای پاکستانی شاغلی [محترم] مومند در کتابش بالای پتہ خزانه کاملاً به اساس معیارهای موجوده علمی درست و به جاست و این نقد از دید وسیع و عالمانه وی صورت گرفته است و آنچه دیگران بالای همین کتاب پتہ خزانه فی المیزان نوشته اند، نمی‌توانند جعلیات حبیبی را برطرف کنند، در مجله سپیدی بعضی‌ها عدم رضایت خود را به تنقید شاغلی [محترم] قلندر مومند ابراز داشته اند که غالباً مانند نظرات حبیبی و دیگران بوده که خیلی خام و غیر علمی است و این‌ها در حقیقت تکرار جعل حبیبی و تحریفات می‌باشند.

به این نوشته علمی، شاغلی [محترم] مومند متحقق عالی‌ترین جایزه دولتی پاکستان می‌باشد و آرزومندیم که کتابش برای معلومات دیگران بزبان‌های دیگر مخصوصاً فارسی ترجمه گردد.

برای اطمینان کامل خوانندگان محترم خلاصه نکاتی را یاد آور می‌شویم که نشان می‌دهند موسوم به پتہ خزانه محمد هوتک! (و یا مؤلف اصلی آن پوهاند حبیبی) کاملاً جعل و ساختگی و خیلی‌ها دور از از واقعیت می‌باشد:

۱- کاغذ پتہ خزانه متعلق به قرن دوازدهم هجری نمی‌باشد.

۲- رنگی که در نوشته پتہ خزانه بکار رفته است جدید است.

۳- عدم لکه‌ها در صفحات، که عدم استعمال آن را

نشان میدهد.

۴- فصل بندی و با بخش بندی آن مطابق به قرن دوازدهم نیست.

۵- در قرن دوازدهم پراگراف دادن معمول نبوده مشخصه قرن بیستم می باشد.

۶- ارائه تاریخ روزنیک جمعه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۴۱ غلطی فاحش است.

۷- از پته خزانه فقط یک نسخه است (البته بعداً دو سه نسخه دیگر به کمک و تشویق حبیبی تحریر شده است).

۸- هیچ منبع و مأخذ دیگر نامی از پته خزانه نمی برد.

۹- صفحه زدن هندسی در گذشته مروج و معمول نبوده است.

۱۰- ک و گ در قدیم مانند پ و ب یک شکل داشته، مگر در پته خزانه هر دو دیده می شود.

۱۱- در نوشته های کلاسیک و مخصوصاً در نوشته های پشتو متعلق قرن دوازدهم زیر و حرکت دیده می شود، مگر در پته خزانه عکسی دیده نمی شود.

۱۲- در آثار گذشته عناوین و بعضی کلمات عمده و اشارات برنگ سرخ تحریر می شدند، در پته خزانه نشده است.

۱۳- استعمال غلط کلمات، مانند هیواد و غیره، که در متون دیگر معنی دیگر دارند.

۱۴- عدم ذکر نام امیر کروور و بعضی شاعران دیگر، در منابع دیگر.

۱۵- عدم معلومات در باره محمد هوتک و کارهای او

در منابع دیگر.

۱۶- عدم نام عبدالعلی در چاپ‌های اولی، که باید می‌بود.

۱۷- قسمتی از نوشته پته خزانه به عقیده آقای مومند نوشته حبیبی می‌باشد.

۱۸- خلاصه و مهمتر از همه که افغان‌ها در غور نبوده است، طوری که حبیبی و دیگران ادعا دارند.

۱۹- تنقید دانشمندان شرق و غرب در باره جعلی بودن پته خزانه.

۲۰- در هیچ اثر کلاسیک این قدر کمبودی‌ها دیده نمی‌شود، اگر فرضاً در یک اثر، استعمال رنگ سرخ دیده نشود، و یا در اثر دیگر یک تاریخ غلط شده باشد و یا در اثر دیگر صفحه زده شده باشد این کمبودی‌ها جزئی اند از اهمیت اثر نمی‌کاهد، مگر اگر مانند پته خزانه کمبودی‌ها داشته می‌باشد کاملاً جعلی خواهد بود.

من نشر دو اثر ذکر شده؛ افغانستان در پنج قرن اخیر و پژوهشی در تاریخ هزاره را از برکت جهاد بر حق مردم مظلوم افغانستان میدانم، اگر جهاد نمی‌بود هر ظلم و بی‌عدالتی‌ها که در گذشته شده بود، دوام می‌کرد و کسی اجازه و جرأت نداشت که چیزی واضح تر برضد استعمارگری‌های مادی، معنوی و فرهنگی بنویسد و یا بگوید، زیرا حکومت استبدادی بودند و مردم نا اهل به قدرت رسیده کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، که من یک قسمت کم آن را مطالعه کردم واقعاً کتابیست که تا کنون در داخل افغانستان و خارج آن به این محتوی تحریر نشده است، نظر من این

است که برای مؤلف مرحوم آن جایزه نوبل داده شود. این کتاب تا اندازه خیلی زیاد بر مبنای حقایق و اسناد ثقه تحریر شده است و جعلیات و تحریفاتی را که در قسمت تاریخ و ادبیات در کشور مان بمیان آمده واضحاً اشاره کرده و فاش ساخته است. مقاله‌یی را که بنده تحریر مینمایم هم از برکت جهاد مسلمانان کشور مان می‌باشد، آیا رژیم طاغوتی و جعلکاران به چنین نوشته‌ها اجازه میدادند؟ نه خیر، هیچ‌گاه قبول نمی‌کردند از ابتدای جمهوری داوودخان تا همین اواخر مقالات مرا نخواستند چاپ گردد، اگرچه بعضی از مقالات من خیلی علمی و تحقیقی بوده اند این را بگویم که از فضل خدای بزرگ و جهاد پاک ما دسیسه‌های روس‌ها و جعلکاری‌های دروغ‌گویان بر ملا می‌گردد و دروغ‌گویی از اعمال زشت است و خداوند بزرگ در قرآن مجید آن را نکوهش کرده.

در سال‌های ۱۳۴۰ هجری خورشیدی؛ هنگامی که کتاب خانه عامه در وزارت معارف سابقه در گوشه شمالی پارک فعلی زرنگار بود، من این نسخه موسوم به پته خزانه را دیدم، کاغذ آن نسبتاً کهنه، مگر خط آن کاملاً جدید بود. و ورق‌ها به عجله بشکل کنگره‌یی از هم جدا شده بودند، صفحات نشانی‌های لکه و سیاهی که نمایندگی از استعمال آن کند نداشت، فقط بزودی و عجله تحریر شده بود و پس از چندی به کتاب خانه وزارت سپرده شده بود که فعلاً همان نسخه جعلی در آرشیف ملی در کابل گذاشته شده است و چند نسخه دیگر به نظر حبیبی و یا همکاری باوی از روی آن تحریر شده است و در پیشاور در کتاب خانه و نزد

اشخاصی می‌باشد.

نکته مهمی که قابل یاد آوریست این ست که در سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی کنفرانسی در دانشگاه کابل برگزار شده بود که در آن پروفیسور "مارگنشترن" و بعضی خارجیان دیگر چون پروفیسور کیفراز فرانسه، داکتر مکنزی از انگلستان و غیره هم دعوت شده بودند، بنده هم جهت دیدن و شنیدن به این جلسات میرفتم، روزی جنگ زبانی بین حبیبی و پروفیسور مارگنشترن درگرفت حبیبی بزشتی عدم رضایت خود را نسبت انتقاد مارگنشترن از پته خزانه اظهار نمود، مارگنشترن هم با منانت گپ‌های حبیبی را رد کرد و چند گپ دیگر هم رد و بدل شد.

دلچسپ ترین واقعه در این جا این است که یک روز و یا دو روز بعد از آن حبیبی کتاب پته خزانه را برای یک افغان که مسئول ثبت سخنرانی‌ها در نوارها بود داده بود و او را گفته بود که باید امضاء پروفیسور مارگنشترن را در آن بگیرد، در همین لحظه همه از محل کنفرانس به پائین جهت نان خوردن به هر جا که می‌رفتند پائین شده بودند، صرف سه نفر در بالا بودیم هدف من فقط چند سوالی بود از مارگنشترن در باره پشه یی‌ها و بعضی موضوعات دیگر دیدم همین جوان مسئول ثبت سخنرانی‌ها کتاب پته خزانه پوهاند حبیبی را پیش کرد استاد مارگنشترن پرسید چه است؟ آن جوان گفته پته خزانه بازگفت برای چه؟ گفت جهت امضاء شما مارگنشترن به لهجه زننده گفت ابداً من آن را امضاء نخواهم کرد، اگر نسخه اصلی پیدا شد، اولین کسی که آن را امضاء خواهد کرد من خواهم بود، این سوالات همه به زبان

انگلیسی بود، دیدم آن جوان هم کمی خجل شد و مارگنشتن هم پایان شد و با دیگران برای صرف نان چاشت رفتند این یاد آوری از جهتی است که حبیبی از انتقاد پروفیسور مارگنشتن در دائرة المعارف اسلامی شدید تکان خورده بود و می خواست یک بینی خمیری پیدا کند.

من کاملاً باور دارم که اگر مارگنشتن یاد داشت‌های روزانه در کابل گرفته باشد حتماً به این موضوع که حبیبی می خواست به کتابش جنبه واقعیت بدهد و امضاء او را بگیرد اشاره کرده است، و روزی به نشر خواهد رسید و ممکن این واقعه را با دیگر دانشمندان خارجی حاضر در کنفرانس هم گفته باشد روزی این هم آشکار خواهد شد و برای من بهتر ثابت شد که استاد حبیبی از جعلش سخت ناراحت بوده است چنان چه این ناراحتی او را آثارش درک می‌گردد و کوشش‌های زیاد کرده که اگر نشان دهد که افغانان در غور بوده اند، تا شعر ساختگی بنام امیر کرور را از لباس جعلیت بکشد، مطالعات توپونیمی (Toponymy) حبیبی همین مفهوم را در بردارد. و کتاب "پژوهشی در تاریخ هزاره" آن را برملاء ساخته است و بعضی خیالات او را رد کرده است.

لازم می‌دانم که این بیان خود مرحوم حبیبی را در ارتباط به این بحث یاد آور شوم.

یکی از استادان دانشگاه کابل صحبتی از میله رفتن مرحوم حبیبی با دیگر استادان و محصلان دانشکده ادبیات دانشگاه کابل یادآور شد، او گفت که "استادانی که در بامیان با محصلان رفته بودیم این‌ها بودند: پروفیسور محمد علی

خان میوندی، پوهاند حبیبی، پوهاند زهما، پوهاند علمی، استاد الهام، استاد نگهت، شاغلی [محترم] حبیب الله تری " هنگامی که استاد حبیبی در بامیان خوش و خندان بود، شاغلی [محترم] تری از او پرسید: که استاد مسأله پتہ خزانه چگونه است؟ چیزی نبوده به جز کار و نوشته خودم تری پرسید چگونه؟ حبیبی گفت: در یکی از روزها انورخان نایب سالار، به من گفت که مرا صدراعظم شاه محمود خان (آقای پرونتا در صحبتی از محمد نعیم خان یاد آور شده بود) می خواهد ببیند، من کمی مشوش شدم و به اندیشه فرورفتم، انورخان نایب سالار گفت نترس می خواهد در باره کدام موضوع با شما حرف بزند، حبیبی گفت خاطر کم می جمع شد و رفتم. حبیبی گفت که صدر اعظم مرا گفت: " یک کتاب خوب تاریخی و ادبی در باره تاریخ و ادبیات افغان بنوس " خلاصه حبیبی گفت که او از همان تاریخ به بعد شروع به نوشتن آن کرد پس از ختم آن کتاب یعنی پتہ خزانه آن را نشان داد و بعداً احوال آن را از راه مطبوعات به نشر رسانید، مطبوعات آنرا انعکاس داد که کتابی بنام پتہ خزانه از بلوچستان بدست آمده است و در آخر حبیبی برای شنوندگان مجلس گفت این است مسأله پتہ خزانه " پس از روی اظهار خود حبیبی هم گفته می توانیم که پتہ خزانه کاملاً جعلی بوده و ساخته و پرداخته مرحوم حبیبی و بعضی از همکارانش می باشد.

و یاد آوری این نکته را هم لازم و ضروری می دانم که پوهاند الهام یک بار بمن (پوهاند همام) گفت که: دوکار حبیبی برای او معلوم است. فکر می کنم حتماً یکی آن همان



گفته حبیبی از جعل پتہ خزانه باشد خلاصه جعل این کتاب هم به دردهای مردم خراسان افزود زیرا این کتاب جعلی را در لیسه‌ها و در دانشگاه کابل و قسماً برای مأمورین دولت متن قراردادند و مردم که می‌دانستند رنج‌شان زیادت‌ر می‌شد. لذا من از دنباله روان مرحوم حبیبی خواهش می‌کنم که بخاطر خدا پس ازین گردن مردمان دیگر را به دروغ‌های حبیبی و یک دسته نویسندگان غیر واقع بین بسته نکنید؛ بس است دیگر شما خوب دقت کنید، اگر امیرکروور واقعاً شخصیت تاریخی می‌بود که از سند تا کابل و از کابل تا تخار شناخته شده بود، پس چراغیر از کتاب جعلی پتہ خزانه، دیگر نویسندگان ازوی نام نبرده اند، اگر این امیر کروور قرار ادعای رسمی و دولتی حبیبی وجود می‌داشت باید یکی از سکه‌های او مانند سکه‌های دیگرشاهان غوری بدست می‌آمد. در حالی که هیچ چیز دیگر به اسم کروور و هیچ جای دیده نشده است و این خودنشان دهنده‌ی جعلی بودن این اسم و موضوعات دیگر می‌باشد.

حبیبی می‌نویسد: امیرکروور پهلوانی بود که باده تن می‌جنگید، امیر کروور جهان پهلوان! احاطه حکومت خود را از مرو و هرات تا جرووم (گرمسیر) و غرج و تخار می‌شمارد و گوید که زرنج (سیستان) را به تیغ گشودم این شعر حماسی او از قدیم ترین؛ آثار حماسی پشتو و خراسان است. حبیبی به این عبارات خواسته است امیر کروور را قبل از تیمور مانند او نشان بدهد، مگر حملات تیمور را آثار دیگر شهادت می‌دهد؛ مگر از امیر کروور را کی شهادت داده است، این دروغ دیگر حبیبی این شعر فرخی سیستانی به

حال او خوب دلالت می‌کند.

### فسانه کهن و کارنامه بدروغ بکارناید رو در دروغ رنج مبر

از جانب دیگر فرضاً اگر درغور (ویا قوربه تلفظ هراتیان) افغان‌ها می‌بودند، باید یکی از اسناد کلاسیک به آن اشاره می‌کرد، در حالی که تا اکنون هیچ چیزی دیده نشده است، در حالی که اصطخری می‌گوید که: زبان غور چون زبان اهل خراسان است و خراسانیان بزبان فارسی و یا دری حرف می‌زنند پس این آشکار است که غوریان هم به زبان فارسی حرف می‌زدند. مقدسی (ابن بشار) در اثرش واضحاً می‌گوید: زبان مردم بست، هرات، بامیان، غرجستان، تخار و بلخ فارسی است و بعضی مورخین اظهار نمودند اند که پس از آمدن اعراب در خراسان، غرجستان بنام غور یاد شده است. و آنچه حبیبی، عتیق الله پژواک، کاکر و دیگران در باره وجه تسمیه غور (قور) می‌گویند و مدعی شده اند که کلمه پشتو است، کاملاً غلط است اگر این نظر حبیبی و دیگران را اشخاص عادی قبول کنند روز دیگر کلمه کانادا را هم کلمه پشتو خواهند گفت!

قبلاً اشاره نمودیم که پس از آمدن اعراب، غرجستان بنام غور یاد شده است، دلالتی وجود دارد و آن این است که وقتی که شخصی از شهرک جانب چخچران برود، مسافر از بلندی بسوی نشیبی و یا چقوری میرود و یا اگر شخصی در خارج شوند باشد چونند خیلی عمیق و چقر معلوم می‌شود و اعراب حتماً بخاطر همین شکل ظاهری آن را غور نامیده اند.

اکنون دلایل دیگری را مرور می‌کنیم بدین معنی که نام

غور و به تلفظ دیگر غُور درالبلدان هم آمده است. و غور که شهر آن ریحان است و از بیت المقدس پنج فرسخ فاصله دارد. هم چنان است "الغور" در دائرة المعارف بزرگ، که اشاره به حوزه رودی تکتانک در اسرائیل، سوریه و اردن بین وادی البقا در شمال و وادی الاربه در جنوب دارد نیز آمده است در داخل الغور دریای اردن، جهیل حوله و گالیلی و بحر المیت قرار دارد، که سطح آن ۳۹۵ متر زیر سطح بحر قرار گرفته است. لذا دیده می شود که هر دو غور در چغوری قرار دارند، رمشتدت از غور شر (شهر) در کتابش نام برده است که هدفش غور می باشد، مگر فهمیده نمی شود که کدام منطقه غور.

در متون قدیمه از غوروند و یا غوربند هم نام برده شده است و فعلاً هنوز نام غوربند را به کار می بریم که باید مرکب از غور+بند (وند) باشد (یعنی پخچ و یا کوه پست) واقعاً اگر از قسمت بالای کوه شیبربه طرف غوربند نگاه کنیم، کوه های غوربند از کوه شیبیر پست تر است برای تأیید بیشتر غوربند که معنی کوه پست را می دهد، نمونه ها و مثال های دیگر را پیش می کنم که جزء کلمه فوق یعنی بند معنی کوه را می دهد مثلاً بند باین، بند پشه توروبند سوزک (یا کوه سوزک) و یا تیربند به طرف جنوب بلخ و غیره.

پس از بحث بالائی گفته می توانیم که اسم "غور" یا "قور" که متقابل با قول بوده معنی کوه را نمی دهد، بلکه معنی چقوری، عمق و پستی وزیر چاه مانند را معنی می دهد، سراولف کیر و هم کلمه غور را به معنی کوه کلمه پشتو نپذیرفته است. دلیل دیگری این است که اگر غور برابر

کلمهٔ پشتو می‌بود، باید فیروز کوه، فیروزه غر! (یا غور) می‌بود در حالی که نیست. در غور اکثر نام‌های محلات فارسی بوده و نام‌های ترکی هم وجود دارد و بعضی نام‌ها خیلی قدیمی اند که ارتباط با زبان‌های ایرانی قدیم می‌گیرند، مثلاً کنج، شریزه، استوده، هوربنگی و غیره اسمای دیگری که متعلق به دوره‌های بعدی می‌باشد، مانند، شهرک، سرچشمه، پای کوه، سیه خاک، بیدک جلال، کوه چل ابدال، کوه زور، گرداولنگ، دره چشمه، مسجد نگار، فقیر آباد، خاک اشتر و غیره اسمای قرغه نو، روزقان، قال ملا، کرق، تربلاق ترکی اند.

موضوع دیگر که غور را محل زیست مردم آزادگان و فارسی زبانان نشان می‌دهد، عبارت از موجودیت مورخین، شعراء، ادبا و آثارشان به زبان فارسی می‌باشد، مانند کتاب طبقات ناصری اثر قاضی منهاج السراج که در حرم و در بار غوریان تربیه شده بود، شرف الدین فریدالزمان احمد بن ایزدیار کافی معروف بفزید کافی، فخرالدین مبارکشاه بن حسین مروودی، معروف بفخر مدبر، نظام الدین احمد بن عمر بن ابوالحسن علی مکی نظامی عروضی، سید ظهیر الدین یحیی سرخسی، ابونصر بدرالدین محمود بن ابوبکر حسین بن جعفر، علاءالدین حسین غوری، چاوش غوری، مستوره غوری، میرزا مختار ابن خواجه محمد صلاح الغوری کتابت فوائح الفرقان سال ۱۱۱۲ هجری قمری و مؤلف آن محمد هاشم بن محمد کاظم الحنیفی در ۱۱۰۴ هجری قمری می‌باشد.

اگر مرحوم حبیبی کتاب حدودالعالم را در وقت تحریر

اثر جعلی پته خزانه در دست میداشت، ممکن به جعل پته خزانه اقدام نمی‌کرد، خواننده محترم دقت کند که بین ادعای حبیبی از قرن دوم هجری شعر امیر کرور! و قرن یازدهم هجری که آثار پشتو ظاهر می‌گردد، یک فاصله زمانی تقریباً نو صد سال دیده می‌شود که به این حساب به هیچ عقل درست نمی‌آید و یک احتمال دور از واقعیت می‌باشد.

هم چنان پوهاند حبیبی در مقاله‌ای تحت عنوان افغان و افغانستان که بعداً در پشاور تجدید چاپ شده است، خواسته که تاریخ افغان و ادبیات آن را بسیار قدیم نشان بدهد، طورنمونه او از نام "وینده فرن ابگان" در زمان شاهپور یاد آور می‌شود.

در حالی که افغان‌ها به اساس کتاب حدودالعالم دردهی بنام "سول" زندگی می‌کردند، طبیعی است که جمعیت مردم ده خیلی محدود می‌باشد و آن قدر انکشاف یافته نمی‌باشد که نامش در یک کتیبه قدیمه تقریباً ۲۳۰۰ سال قبل نوشته شده باشد از جانب دیگر حبیبی غیر مستقیم نظرات بی بنیاد پینل، گریگورین، غلام حسین طباطبائی را در سیرالمتاخرین، شیر محمد گنداپوری، بیلینو، یول، هولدش وروارتی و دیگران را به اسرائیلی بودن افغان‌ها تائید می‌کند.

آن‌ها استدلال نموده اند که افغنه یا اپگنه اسرائیلی عبارت از افغان می‌باشد؛ که همه افغان‌ها از نسل او می‌باشد، که خودم آن را رد می‌کنم زیرا از زمان زیست سول و داوود و سلیمان (ع) تا زمان تألیف حدودالعالم زیادتر از هزار و نو صد سال می‌گذرد. (یعنی سلیمان هزارسال پیش

زیست داشت و حدودالعالم در سال ۳۷۳ هجری قمری تألیف شده است). و اگر آن طور می‌بود باید از طایفهٔ افغان و ده قوم گمشده اسرائیلی تا زمان تألیف حدودالعالم افغان‌ها نه تنها دردهی، بلکه در کشور نمی‌گنجیدند و بزبان عبری حرف می‌زدند، در حالی که این طور نیست، بلی یهودی‌ها در بلخ، میمنه، غور، هرات و کابل بوده‌اند که، ممکن بعضی قبل از اسلام و بعضی در صدر اسلام، زیر نام اسلام و در سپاه اسلام آمده باشند که اکثراً زیر نام اسلام و در سپاه اسلام آمده باشند که اکثراً پس از تشکیل دولت نام نهاد یهود به اسرائیل رفتند، گریگورین به استناد تاریخ موسی خورنی معتقد است که نام "اپگان" و "ابگان" دائماً در باره‌ی باشندگان قدیم آذربایجان بکار رفته است.

نام افغان بحیث یک قوم شناخته شده از زمان میرویس خان هوتکی ببعده در کشور ما و کشورهای مجاور مورد توجه قرار می‌گیرد. و این سال‌ها را میتوان عروج افغان‌ها بحساب آورد. مخصوصاً دورهٔ احمدشاه ابدال از دوره‌های مهم در تاریخ کشورمان می‌باشد به فکر من دو عامل مهم در وحدت، انکشاف و عظمت دورهٔ او و قسماً بعد تر مؤثر بوده است، یکی از اسلام عزیز، و دیگر زبان و فرهنگ عالی زبان فارسی که تمام مردم افغانستان را این دو عامل عمده باهم متحد ساخته بود، مگر به بینید که در زمان تره کی و امین هردو عامل اتحاد و برادری در بین افغان‌ها به وسیله جنایات کمونیست‌ها از بین رفت و همین دو عامل مهم بود که زمینهٔ ناکامی و تباهی تحقیر آمیز کمونیست‌ها را فراهم نمود و هر عمل دیگر شبیه آن وحدت و برادری را در بین

مردم ما صدمه خواهد رسانید.

جای خیلی شرم و خجالت است که کمونیست‌های کابل جعلیات حبیبی را تکرار می‌کنند و گردن یک تعداد نویسندگان دیگر را هم به این جعلیات و تکرار آن بسته می‌کنند. رژیم کمونیستی، سیمیناری را تحت نام "امیر کرور سوری دولس سوه پنخوسم تلین ۱۵۴-۱۴۰۴ هجری قمری" در کابل در سال ۱۳۶۴ هجری خورشیدی برگزار کردند. و عجب تر از آن این است که این جعلیات نادیده گرفته می‌شود، و حبیبی را بنام علامه یاد می‌کنند بدبختانه که در کشور ماعنعنه شخصیت سازی‌های منفی خیلی معمول بوده است، چنانچه زمانی تره کی را رفقای سابقه او مانند محمد حسن خان صافی و دیگران بنام خره کی یاد میکردند، مگر پس از انقلاب بدنام کمونیستی حفیظالله امین و دیگران او را تره کی بزرگ نابغه شرق...! مینامیدند، مگر بعداً او را به بسیار وضع تحقیر آمیز کشتند، نه دیگر او را نابغه گفتند نه بزرگ شرق؛ برای طرفداران حبیبی باید خاطر نشان ساخت که، این گناه بس عظیم تاریخی خواهد بود که برای یک جعلکار علامه! گفته شود. و هر که حبیبی را باید مقام علمی یاد می‌کند، بزرگترین اشتباه را مرتکب می‌شوند.

و از نگاه جهادی باید گفت که حبیبی کسی است که اشغال روس‌ها را غیر مستقیم قبول کرد و در تمام کنفرانس‌ها که از جانب کمونیست‌ها در کابل دائر می‌شد، نقش مهم در آن داشت، مگر متأسفانه که دنباله روان حبیبی هنوز آثار او را که قسمت زیاد آن جعلیات و تحریفات و

دروغگویی‌ها می‌باشد در کنار آثار مجاهدین مکرراً چاپ می‌کنند. و در مقدمه‌یی که بعداً به تاریخ مختصر افغانستان از زمانه‌های قدیم تا استقلال تألیف حبیبی چاپ ۱۹۸۹ پشاور خیلی محترمانه از او یاد آور می‌شوند، حبیبی چنین مورخ باوجدان بود که نه تنها در افغانستان به حیث یک عالم بزرگ شناخته می‌شد، بلکه به حیث عالم بزرگ منطقه، عالم بزرگ آسیا و عالم بزرگ شرق شناخته شده بود و تحقیقات علمی او در شرق و غرب وزن و ارزش بزرگ علمی دارد.!!!

آیا نویسنده این مقدمه خبر ندارد که حبیبی به وسیله دانشمندان شرق و غرب تنقید می‌گردد و به حیث یک جعلکار و دروغ‌گو از مدت‌ها پیش شهرت منفی پیدا می‌کند. اکنون او نه تنها به وسیله غربی‌ها، بلکه به وسیله یکی از نویسندگان برجسته پشتون مورد تنقید قرار می‌گیرد، و در هر صفحه کتاب او به حیث جعلکار و دروغ‌گو یاد می‌گردد. باز نویسنده مقدمه تاریخ حبیبی پارا فراتر می‌گذارد می‌گوید که: این تاریخ با آنکه متکی به اختصار و خلص نویسی است، در حال حاضر جواب مناسب برای تاریخ نویسان و محک سنجش بی وجدانی آنان است؛ تحریر این نوع عبارات قابل تأسف است.

اکنون باید مؤرخین صادق القول و مسلمان حق‌گوی افغانی و دانشمندان ما، آن آثار حبیبی را که در کتاب آفریده‌های مهجور علامه! حبیبی بالای هم مانده اند مورد مطالعه و انتقاد و نقد قرار بدهند، زیرا این کتاب‌ها و مقالات اکثراً گمراه‌کننده بوده و برای تاریخ‌کشور مان و همسایگان مفید نخواهند بود و جعلیات دیگر حبیبی "انوک بالویک



و تذکره سلیمان ماکو" و غیره او می‌باشد. در آخر این بحث به استناد قول مورخ بزرگ و توانای عصر محمودی و مسعودی، مرحوم ابوالفضل بیهقی خاکسارانه و متواضعانه متذکر می‌شوم که، "آنچه مقدار دانش بنده است باز نمود و از گردن خویش بیرون کرد".

باز برمی‌گردیم به موضوع پیشتر، یعنی "نظری به کتاب - افغانستان در پنج قرن اخیر" تالیف شاغلی [محترم] حسن کاکر و مقدمه شاغلی [محترم] رفیع که در قسمتی از آن مقدمه نوشته است:

سلطان محمود غزنوی فارسی زبان ترکی نژاد بود؛ این نظرفریع هم کاملاً غلط و دور از حقایق تاریخی می‌باشد. من خواننده ام که تعدادی زیادی از مورخین گفته اند: که محمودیان غزنه ترک اند. در این جا من نمی‌خواهم، همه را مورد بحث قرار دهم، زیرا این مقاله، در صفحات خورد اثر گنجایش آن را ندارد. اما مختصراً می‌گویم که به استناد تاریخ بیهقی، دیوان ناصر خسرو علوی، دیوان عنصری بلخی، دیوان فرخی سیستانی و دیگران محمودیان غزنه از طایفه احرار آزادگان، تاجک و یا فارسی اند و نه ترک و بقول منهاج السراج جوزجانی و به استناد تاریخ اویماق مغل از اولاده یزد و جرداند. انشاء الله که این موضوع را هم بطور مفصل تحریر خواهیم کرد.

اکنون به موضوع دیگر نوشته رفیع باید مختصراً جواب گفته شود. او می‌گوید: وقتی که در ایران انقلاب اسلامی صورت گرفت و همه مسلمانان فکر می‌کردند که این یک انقلاب واقعی اسلامی و پشتیبان قدرت اسلامی می‌باشد،

مگر آهسته آهسته این انقلاب اسلامی شکل انقلاب شیعی را بخود گرفت و سپس دولت ایران تصفیه را در بین مهاجرین آن جا شروع کرد و تنها رهبران مهاجر شیعه را مورد نوازش قرارداد؛ و آن‌ها را تحریک که در شورای مشورتی، حکومت و کارهای دیگر سیاسی (۳۵٪) حق را برای خویش خواستار شوند"

در جواب شاغلی [محترم] رفیع باید اظهار نمود که انقلاب اسلامی در ایران واقعاً انقلاب اسلامی و به نفع مسلمانان جهان بوده و هنوز می‌باشد. اکثریت نفوس ایران مسلمانان شیعه را تشکیل می‌دهد. آن‌ها انقلاب خود را انقلاب اسلامی و کشور خویش را جمهوری اسلامی می‌گویند نه شیعی.

درباره ترک بعضی مهاجرین باید گفت: که این نکته برای ما تا حال مبهم است که در پهلوی ما مهاجرین به چه اندازه جاسوسان سرسپرده ک، گ، ب "وبه چه تعداد جاسوسان حکومت دست نشانده و دیگر اجیران استخدام شده فداکار و سرسپرده رژیم می‌باشد. مهاجرین ما عموماً درد و کشور اسلامی برادر ایران و پاکستان و قسماً در کشورهای دیگر می‌باشند که خود مهاجرین مشکلات دارند و هم مشکلاتی را برای کشور میزبان خلق کرده اند. ما می‌بینیم که مهاجرین ما هر روز از یک کشور بکشور دیگر می‌روند، حتی رهبران محترم بعضی تنظیم‌های شیعه مهم ایران را ترک گفته اند به پاکستان آمده اند. و هنوز بسیاری مجاهدین و قوماندانان اهل تسنن در ایران اند. و کدام تصفیه شیعه و سنی دیده نمی‌شود.

در طول زندگی خودمان می‌بینیم که رژیم‌های ظالم و مستبد در کشورمان چنان ظلم بر مردم ما مخصوصاً اهل تشیع نموده اند که قلم از شرح آن می‌شرمد. ما از ظلم‌های جنرال عبدالقدوس خان و کرنیل فرهاد خان و ایله جاری‌های ملکی در هزاره جات گپ نمیزنیم که سراح التواریخ بیان داشته است. ما خوانندگان را به مطالعه کتاب آقای مقصودی تحت نام "هزاره جات سرزمین محرومان" دعوت می‌نمائیم. در صفحه (۳۵) متذکر شده که و زمین‌های مردم هزاره را بزور و جبر قباله می‌گرفتند و نامش هم قباله شرعی بوده و در صفحه پنجاه می‌گوید، و تا سال‌های ۱۳۳۰ هجری خورشیدی در تمام هزاره جات یک مکتب وجود نداشت، در صفحه (۱۱۶) می‌نویسد: صدها نفر در محبس‌ها و زندان‌ها و بعضی جاهای دیگر محبوس و سربه نیست گردیدند. این کتاب فقط ظلم‌ها و استبداد و حق تلفی‌های پنجاه سال اخیر را بیان می‌کند. همین ظلم و مظلومیت‌ها بوده و می‌باشد که مردم شیعه را وا داشته که خواهان حق غصب شده شان شوند.

شیعیان بحیث مردم آزاده از زمان‌های دور در این کشور اقامت داشته اند و از ساکنان اصلی و بومی این کشور به حساب می‌آیند، لکن بیش از هر قشر دیگری مورد تاخت و تاز حکام و سلاطین قرار گرفته اند. و در حال حاضر هیچ طبقه‌ای مظلوم‌تر از شیعیان در افغانستان وجود ندارد. مطالعه تاریخ سیاسی افغانستان نشان دهنده این واقعیت است که این قشر عظیم هیچ گاه در پست‌ها و منصب‌های کلیدی و مهم شرکت داده نشده اند و دولت‌های افغانستان

هیچ گاه براساس حقوق انسانی و حتی قانون اساسی خود، با شیعیان برخورد نکرده اند... شیعیان افغانستان جبراً از تاریخ شان بی گانه شده اند. در ایام مهاجرت درتشکیل شورای مشورتی، مذاکرات، ملاقات‌ها و همچنین تشکیل دولت موقت از اعطای حق مسلم آنان خودداری شده است.

اما آگاهی داریم که در شورای مشورتی اشخاص، به تحریک خارجی‌ها و دست‌ها اندرکار بود تا از سهم‌گیری شیعه‌ها در حکومت موقت جلوگیری به عمل آید و خواسته اند که شیعیان مانند گذشته زجر و ستم را تحمل کنند، مگر این طرز فکر خیال است و محال. اگر شورای مشورتی راولپندی واقع بین می‌بودند، و سهمیه شیعیان در نظر گرفته می‌شد، مجاهدین دیگر و قوماندانان قهرمان پس از خروج عساکر اشغالگر شوروی کشته نمی‌شدند

و دیگرکشورابترو ویرانه ترنمی گشت. اکنون کشتار و ویرانی جریان دارد، مسئول این کی‌ها می‌باشند؟ مسئول این همه را تاریخ قضاوت خواهد کرد. و مسئولین این همه بدبختی‌های بعدی خود درک خواهند کرد، و افسوس برای آن اشتباهات خواهند نمود.

اگر داکتر نجیب و پشتیبانانش می‌دانستند که مجاهدین و مهاجرین واقعاً متحد شده بودند، از قدرت و آدم‌کشی کناره‌گیری می‌کردند و الحال در کشور یک دولت اسلامی می‌بود، مگر برعکس نجیب به قدرت است، جنگ، کشتار و ویرانی هنوز جریان دارد.

اکنون اشاره بیک مطلب دیگر شاغلی [محترم] رفیع باید کرد، که اظهار داشته جمهوری اسلامی ایران "انقلاب شیعه

را صادر می‌کند و قدرت سیاسی را از راه طرفدارانش بدست آورد." تا در این موضوع هم به طور مختصر اشار می‌نمایم که رهبران ایران تاکنون چنین اقدامی نکرده اند، در افغانستان طوری که قبلاً اشاره کردیم شیعیان بوده است مخصوصاً از زمان یحیی بن زید ابن زین العابدین (ع) در ۱۲۵ هجری قمری که در سرپل جوزجان به شهادت رسید، (از یک نسخه خطی). حتی عبدالرحمن به قدرت و آزادی شان اشاره نموده است، اسناد نشان می‌دهد که رهبر کبیر انقلاب ایران امام خمینی رضوان الله تعالی علیه از موقف افغانستان و از جهادش پشتیبانی قاطع نموده است اومی فرماید: "ما باردیگر پشتیبانی بی دریغ خود را از برادران مسلمان و مظلوم افغانی اعلام می‌داریم و اشغال گران را شدیداً محکوم می‌نماییم. ما مسلمانیم شرق و غرب برایمان مطرح نیست. ما از مظلوم دفاع می‌کنیم و بر ظالم می‌تازیم، این یک وظیفه اسلامی است" در جای دیگر امام از روابط دوستانه و برادرانه حرف می‌زند. "افغانستان کشوری است که در همسایگی ما واقع است و مسلمان است، ما با ملت افغانستان روابط دوستانه داریم، آنان برادر ما هستند"

هم چنان حجت الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی نظرات عالی دارند، اومی گوید: "همه در چنین شرایطی شیعیان افغانستان وظیفه خطیری بر دوش دارند. آنان می‌باید ضمن تحکیم وحدت و همدلی کامل خود را با برادران اهل سنت در افغانستان نیز همراه و همگام سازند." آقای ولایتی هم در پیامی اظهار نموده است که: "پیام ما به

اولین سیمینار افغانستان وحدت همه اقشار ومذاهب بود،  
اهل تسنن و تشیع"

در خاتمه یادآور می‌شوم که اگر مسلمانان واقعی ایران  
توجه خاص به مردم مسلمان ومظلوم تر افغانستان  
می‌نمایند، این مروت خواهد بود نه گناه. در حالی که ما و  
شما شاهد هستیم که کشورهای شرق وغرب و وهابی‌ها چه  
اهدافی همین اکنون دارند، امارت سلفیه در کنر، عیسویان و  
دیگران چه نوع فعالیت‌ها دارند. کشورهای غربی چگونه  
تمایل دارند و موسسات خارجی کی‌ها را کمک کرده اند و  
می‌کنند. ملیاردها دالر برای مهاجرین ومجاهدین وتنظیم‌ها  
از طرف غرب، اعراب و بعضی کشورهای دیگر داده شده  
است، اما برای شیعیان چه بوده است. من خود شاهدیم که  
بعضی افغان‌ها که در موسسات خارجی صلاحیت از  
راه‌های گوناگون بدست آورده اند، کمک‌ها را برای خود،  
خویشاوندان، وقوم خودمختص نموده است، این  
موضوعات بالا بحث و تحقیق طولانی وهمه جانبه را  
ضرورت دارد. ما مقاله خود را در همین جا ختم نموده، از  
حوصله شنیدن شنوندگان و مطالعه خوانندگان آن قبلاً  
متشکریم.

ومن الله التوفیق

## نتیجه

۱- مردم خراسان و خراسان زیبا و پراز نعمت مادی و معنوی در طول تاریخ گاه گاه مظلوم وار مورد تاخت و تاز قرار گرفته و غالباً ویران شده و مردمانش مظلومانه کشته و شهید شده اند.

۲- چندین دهه است که مردم احرار و آزادگان و شیعیان جبراً مورد استثمار مادی و معنوی قرار گرفته اند. و هرروز زندگی را برایشان سخت‌نموده اند.

۳- مردم هزاره باشندگان اصیل سرزمین خراسان بزرگ اند نه از جای دیگر. البته اکثراً قوام در جهان به اثر عوامل گوناگون قسماً مختلط می‌گردند.

۴- بعضی نویسندگان در نوشتن آثارشان بخاطر منفعت شخصی، گروهی و یا قومی شان صادق القول و صادق الرأی نیستند و آثار این نوع مردم خیلی گمراه کننده می‌باشد (مانند آثار حبیبی و دنباله روانش).

۵- مسقط الرأس افغان‌ها ده سول در هندوستان و یا پاکستان فعلی بوده است، نه خراسان و نه غور، طوری که حبیبی و دیگران مدعی اند.

۶- از برکت جهاد افغانستان آثار مهم تاریخی و ادبی تألیف شده اند که در غیر آن مشکل بود، حتی ناممکن. مثلاً طبع و

نشر کتاب‌های چون، افغانستان در پنج قرن اخیر، پژوهشی در تاریخ هزاره، هزاره جات سرزمین محرومان و همین رساله، کوچک. به همین شکل از برکت جهاد است که هزاران کتاب، مقاله و اشعار و پارچه‌های ادبی درباره جنایات و اشغال‌گری‌ها در افغانستان به چاپ رسیده اند.

۷- «پته خزانه» یک اثر کاملاً جعلی بوده، ساخته و پرداخته خود حبیبی بوده است و از بسیار جهات مورد انتقاد قرار گرفته است. تحریر این کتاب که بعداً مدعی شدند که او را از بلوچستان بدست آورده اند پرستیژ و حیثیت حبیبی و دنباله روان او را خیلی پایان آورده است.

۸- کلمه "غور" بطور قطعی پشتو نبوده، بلکه عربی است، و کلمه غور در سوره‌های القلم و الکهف هم به معنی فرود آمدن آمده است. و نام غور با کلمه "غر" پشتو هیچ ارتباط ندارد. ارتباط دادن آن کاریست غیر علمی، کلمه "غور" که به ضمه هم تلفظ می‌گردد از نگاه قوانین زبان شناسی یکی اند که معنی زمین چقر، پست و ته چاه مانند معنی می‌دهد.

۹- قوم افغان طوری که یک تعداد زیاد مورخین و نویسندگان تحریر نموده اند که اسرائیلی اند. کاملاً غلط بوده، بلکه اکثر افغان‌ها نژاد آریائی می‌باشند ممکن بعضی از یهودی‌ها در میان افغان‌ها، مانند دربین دیگر اقوام بوده باشند.

۱۰- حقوق مردم شیعه در صد سال اخیر و حتی در شورای مشورتی مجاهدین برای تشکیل دولت موقت تلف شده است. و قدرت‌هایی در عقب پرده قرار دارند می‌خواهند که



برخلافی این دو فرقه اسلامی را زیاد تر کنند تا به مقاصد شوم شان بهتر و آسان تر موفق شوند.

۱۱- کمک‌ها برای مهاجرین و مجاهدین از طرف کشورهای خارجی و موسسات مقیم پشاور و حتی افغان کمشنری عادلانه صورت نگرفته است، مخصوصاً حقوق و سهم مردم شیعه و مردم به اصطلاح بی دست و پا و عاجز تلف گردیده است.

۱۲- شاهان غزنه و شاهان غورو هزاره‌ها همه از طائفه احرار و آزادگان (فارسی و تاجیک) اند.

۱۳- افغان‌ها در ابتدا، از راه حشر و سپاهی‌گری به تدریج ساکن خراسان می‌گردند. تا آن که در زمان احمدشاه ابدالی و بعد بشکل کلونی‌ها در خراسان بخاطر هدف سیاسی واداری پخش می‌گردند.

۱۴- مردم خراسان و یا آزادگان از چهارسمت مورد حملات و اشغال قرار گرفتند. از غرب یونانی‌ها، از شرق مغول‌ها، از شمال به وسیله تیمورلنگ و سپاهیان‌ش و بعداً روس‌ها و کمونیست‌های روسی، و از جنوب به وسیله انگلیس و دست نشاندهانش که هر یک از این اشغال‌گری‌ها صدمات خیلی زیاد و شدید به مردم و سرزمین خراسان وارد کرد، ورنه ممکن این مردم اکنون مردم نمونه در جهان می‌بودند.

۱۵- اگر در کشورمان آزادی مطبوعات، طوری که در بعضی نقاط جهان وجود دارد می‌بود، و جلورشد فرهنگ ملیت‌ها گرفته نمی‌شد، کسی جرأت به جعلیات و تحریفات و حق

تلفی‌ها نمی‌کرد. چنان‌چه در یکی از مقالات سلیمان لائق که چند سال پیش در حقیقت انقلاب ثور درباره اقوام و ملیت‌ها به نشر رسید. مردم آگاه ما از دور و نزدیک به غیرعلمی و غیر واقعی بودن آن تنقیدات شان را به کمیته حزب بد نام کمونیست افغانستان (کمیته مرکز ج.د) فرستادند و هیچ‌یک از انتقادات را نشر نکردند، در عوض زیاد تر از هزار انتقاد و نامه را در آتش سوختاندند. انشاء الله روزی آمدنی است که همان نویسندگان نقل تنقیدات و نامه‌های شان را به دولت اسلامی واقعی بفرستند و ماهیت و شخصیت لائق و نوشته او را برملا کنند.

## پیشنهادات

- ۱- دانشمندان و نویسندگان ما باید آثار شانرا به اساس اسناد ثقه و حقایق و واقعیت‌های تحریرکنند، تا دیگر گلیم جعل‌کاری و تحریفات از کشور ما برچیده شود.
- ۲- شیعیان افغانستان در قسمت نوشتن تاریخ و عقاید مذهبی شان آزادی و صلاحیت داشته باشند.
- ۳- ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌های فرهنگی و تاریخی چند دهه گذشته تکرار نگردد.
- ۴- پته خزانة از موسسات علمی کاملاً کشیده شود و به حیث یک اثر جعلی کاملاً و رسماً باطل اعلام گردد.
- ۵- تاریخ کشور ما زیر نظر کمیسیون باصلاحیت از سر تحریر گردد، و حتی از نویسندگان و دانشمندان خارجی دعوت به عمل آید.
- ۶- برای وحدت مردم افغانستان نام خراسان بزرگ شکل رسمی به خود بگیرد، و به ملل متحد هم اطلاع داده شود تا کشورهای دیگر هم از به وجود آوردن و یا تجدید کردن این نوع اسما بدون صبغه تبعیضی پیروی کنند. و نام افغانستان با در نظر داشت تاریخ نامه، هرات در یک قسمت محدود جغرافیائی در نظر گرفته شود.

۷- نام‌های مناطق کشور که تغییر داده شده پس احیاء کردند. و در نام‌گذاری مناطق کمیسیون باصلاحیت از تمام ملیت‌ها تشکیل گردد.

۸- دولت و موسسات با صلاحیت علمی نویسندگان را به انتقاد آثار غیرعلمی تشویق و ترغیب کنند، تا حقوق تلف شده مردم تلافی شده بتواند و دروغ‌گویی‌های جعلیات از تاریخ و ادبیات کشیده شود، زیرا جعلیات آثار و نفرت مردم ما را بوجود آورده و پرستیژ نویسندگان آنرا خیلی پایان آورده و وحدت کشور را به خطر می‌اندازد.

۹- دولت آینده اسلامی کشورمان آثاری را که بخاطر حسادت، بدبینی، بی‌عدالتی و حتی عقاید فاشیستی مانع چاپ و نشر آن شده اند، به چاپ و نشر برسانند زیرا صاحبان نفوذ و ضد فرهنگ خیانتی به تاریخ و فرهنگ ما نموده اند.

۱۰- از دانشمندان و نویسندگان جمهوری اسلامی ایران و دیگر نویسندگان حقیقین خواستارم که آثار تاریخی و ادبی نشر شده یک قرن اخیر کشورمان را نقادانه و دقیقانه مورد بررسی قرار بدهند، زیرا آن چه در کشورمان چاپ و نشر شده همه تحت نظر و قیودات دولت‌های ضد مردم و صاحبان نفوذ بدبین به فرهنگ ما بوده است، در غیر آن مورخین در آینده به مشکلات زیادی روبرو خواهند بود.

۱۱- پیشنهاد می‌گردد که کسانی که در بی‌عدالتی‌ها، ظلم و حق تلفی‌ها و قوم پرستی‌ها در چند دهه گذشته مرتکب اعمال ناشایست شده اند، اظهار ندامت کنند و بعد ازین همه تلخی‌ها فراموش گردد و همه مردم مابه اساس وحدت

سخن اندر شرح دردهای خراسانیان / ۶۱

وشعائر اسلامی برادر وار و باصمیمیت کنار هم زندگی  
نمایند. ورنه کشورمانه مانند دو دهه قبل و نه مانند اکنون  
خواهد بود.



## ماخذها و یادداشت‌ها

۱- ناصر خسرو قبادیانی علوی، دیوان اشعار، ایران ۱۳۶۱، ص ۳۹۵.

پیریقلبه احرار زا ولستان بود

چنان که کعبه است امروز اهل ایمان را

۲- عنصری بلخی، دیوان عنصری بلخی (بکوشش دبیرسیاقی)، چاپ دوم، ایران ۱۳۶۳، ص ۹۶.

۳- فرخی سیستانی، دیوان فرخی سیستانی (بکوشش دبیرسیاقی)، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۹، ص ۹۳.

۴- ایضاً دیوان فرخی، ص ۱۱۹:

میرهمه میران پسر خسرو ایران

بواحمد بن محمود آن ابردرم بار

۷- مانند شماره (۶) انسایکلوپدیا، ص ۱۰۰۰، و به شعرانوری مراجعه شود. محمد جواد مشکور، ترکان غز و مهاجرت ایشان به ایران، در مجله بررسی‌های تاریخی شماره (۴)، ایران ۱۳۴۹، ص ۱۱۷ و بعد

۸- ج.ج. ساندرز (ترجمه. ابوالقاسم حالت)، تاریخ فتوحات مغول، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۷۱ و بعد، وهم رجوع شود به جهانگشای جوینی، طبقات ناصری، جامع التواریخ، تاریخ و صاف، تاریخ بناکی تاریخ گزیده و غیره.

۹- سیف بن محمد بن یعقوب هروی، تاریخنامه هرات (به تصحیح پروفیسر محمد زبر الصدیقی و بسعی و اهتمام خان بها در خلیفد محمد اسدالله)، کلکته ۱۳۶۲، ص ؟

۱۰- فیض محمد کان، سراج التواریخ (چاپ پشاور) سال چاپ کابل ۱۳۳۱، ص ۳۵۵. وهم برای معلومات بیشتر و چگونگی جنگ‌های انگلیس و افغان مراجعه شود به. حمید کشمیری نسخه خطی) شماره (۳۲۹) آرشیف شهر پشاور، ص ۱۰۰ - ۳۲۹. ۱۱ - دکتر، ش ن. حقشناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان (از امیردوست محمد خان تایبرک)، کمیته فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان، تهران ۱۳۶۳ و هم این اثر دوباره بچاپ رسیده است. من قسمتی از آنرا مطالعه کردم و خواندن آنرا برای خوانندگان پیشنهاد میکنم.

۱۲- مانند شماره (۱۰) سراج التواریخ، قسمت جنگ هزار مجات ومهاجرت هزاره‌ها به مشهد وبلوچستان. اکنون این جلد در دست من نیست ورنه صفحات آن ارائه میشد الف - پوهاند داکترمحمدحسن کاکر نظری به کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، (پشاور) ۱۳۶۹، ص ۳.

۱۳- عبدالحی حبیبی، آیا کلمه هزاره قدیمی تر است؟، در مجله آریانا، شماره (۵) کابل ۱۳۴۱، ص ۸۰ وبعده.

۱۴ - حسین علی یزدانی "حاج کاظم"، پژوهشی در تاریخ هزاره (جای چاپ نامعلوم) ۱۳۶۸، ص ۱۶۵.

۱۵ - ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی (با مقابله وتصحیح وتعلیقات از سعیدنقیسی)، ایران (سال چاپ نامعلوم)، ص ۴۸۹، ۳۱۱، ۵۲۴، ۶۰۸ و بعده.

۱۵- مانند شماره (۱)، دیوان اشعار ناصرخسرو، ص ۳۹۵:

هزاران قول خوب و نغز باریک  
از و یابند چون تار هزاره

۱۶- در دیوان فرخی بکلمات مرکب "لعبت نوشاد" ولعبت بربر" هم برمیخوریم:



دور کردی مراز خدمت خویش  
چون ثمن رازلعبت نوشاد  
(ص ۴۴)

ما چون زرین درخت اندر هوا سربرکشید  
که جوان در سرخ دیبالعبت برتر شود  
(ص ۴۸)

۱۷- عنصری درس ۲۹۲ دیوانش:

بیش از ایشان دشمنستای شاه مرمک ترا  
ترک و خوارزمی و غوری و هندی و بربری

۱۸- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ (بسی واهتمام ا.ا. روماسکویچ، ۱، ختاقوروف و.ع.ع.علی زاده). مسکو ۱۹۶۵، ص ۲۰- مانند شماره (۱۲) نظری به کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۲۰.

۲۱- ایضاً اُتروف، ص ۴۴.

۲۲- مانند شماره (۱۹) گزارش شون چونگ، ص ۴۷۰.

۲۳- اثر شماره (۱۹)، زبان مغولهای ولایت هرات افغانستان، ص مقدمه.

۲۴- شیرمحمد ابراهیم زئی، تواریخ خورشید جهان، لاهور ۱۳۱۱ هـ.ق، ص ۳۱۴ - ۳۱۵.

۲۵- سیدسلطان شاه همام، سوانح مختصر ملا عبدالقادر مغول هراتی، در، مجله آریانا، شماره (۲۸۹): کابل ۱۳۴۹، ص ۲۰ - ۲۶ و یا زبان مغلی در مجله عرفان معرفی مختصر یک نسخه ملی در مجله آریانا، و نسخه خطی مغلی بورباباف رساله پوهنوالی در کتابخانه دانشگاه کابل و مقالات نشرشده درباره زبان و ادبیات ملی در مجله علمی مغول شناسی در المباتور، انتقاد مختصر بالای کتاب زرنی غور، در مجله مطالعات آسیای مرکزی در دانشگاه بن، آلمان غرب.

- ۲۷- (مؤلف گمنام) حدود العالم من المشرق و المغرب (بکوشش و ترجمه. میرحسین شاه)، کابل ۱۳۴۴، ص ۳۷۹.
- ۲۸- مانند شماره (۲۶)، پتان ها، ص ۱۲۲. ۲۹- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده (۷۳۰ هـ ق) به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، ایران ۱۳۶۴، ص ۱۳۹۴
- ۳۱- عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشا (بسی و اهتمام و تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، هلاند ۱۹۱۱، ص ۱۳۲.
- ۳۲- محمد اشرف تذکرت الابرار (نسخه خطی)، سال تحریر ۱۱۲۵ هـ ق. صفحه زده نشده است، در یکی از صفحات.
- ۳۵- میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر (ناشر ۱۰۱ مایار)، ویرجینیای آمریکا ۱۳۶۷، ص (ب). چنین متذکر شده است. خوانندگان تاریخ افغانستان که علایم جعل و ساخته کاری را در چنین کتب رسمی طور نمونه یکی آن پته خزانه) مشاهده میکردند حاضرنبودند محتویات آنرا بپذیرند...
- ۳۶- در اثر شماره (۱۴) پژوهشی در تاریخ هزاره ص ۱۷۳ جعل بودن "پته خزانه را به باد انتقاد گرفته میگوید: "... کتاب ساخته و پرداخته عبدالحی حبیبی و همکاران می باشد...
- ۲۷- قلندر مومند، پته خزانه فی المیزان، پشاور ۱۹۸۸، ص ۴ - ۵، ۸ - ۹، ۷۸ و ۳۴۵.
- ۳۸- قرآن مجید، جزء ۳، آیه ۶۱.
- ۳۹- ر.ش. به چراغعلی اعظمی سنگسری، چند سکه از غوریان، در. مجله بررسیهای تاریخی، شماره (۳)، ایران ۱۳۵۱، ص ۱۳۳ - ۱۴۴.
- ۴۰- احمدبن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی، البلدان (رحمه: دکتر محمد ابراهیم آیتی)، تهران ۲۵۳۶، ص ۱۰۵.
- ۴۲- ر.ش. به. اثر شماره (۲۶)، پتان ها، ص ۱۲۲.
- ۴۳- سعید نفیسی تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ایران ۱۳۴۴، ص ۸۹، مؤلف اثر پژوهشی در تاریخ هزاره ها می نویسد. فخرالدین مبارکشاه مکه نسب خاندان غوری را به نظم کشیده، نیز از

عشق و علاقه غوریان به خاندان پیغمبر اکرم(ص) سخن راند،  
می‌گوید:

به اسلام در هیچ منبرنماند  
که بروی خطی همی خطبه خواند  
که بر آل یاسین بلفظ قبیح  
نکردند لعنت به وجهی صریح

۴۴- رضا قلی‌خان هدایت، مجمع‌الفصحا (به‌کوشش مظاهر مصفا، ایران ۱۳۳۶، ص ۶۷) مینویسد. علاء‌الدین نه تنها شاه جنگجوی بوده است، بلکه ذوق شعری نیز داشته است، از اوست.

جهان داند که من شاه جهانم  
چراغ دوره سامانیم  
علاء‌الدین حسین بن حسینم  
اجل یاری‌گرنوک سنانم

۴۵- ایضا"، ص ۴۶۸، آمده است.

خسرو اکارزاری باید کرد  
برعدوکار، زارباید کرد  
شُرزه شیران مرغزاری را  
همه در مرغزار باید کرد

۴۶- مانند شماره (۳۵)، افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۲۰۹ آمده است. مستوره غوری که نام اصلی او حورالنساء بوده و اصلاً غوری است، چنانچه می‌گوید:

نسب از خواجه زورم بود حورالنساء نامم  
تخلص گشت مستوره به ملک غورما، وایم  
بهرجا پرتو نوری زانوارخدا باشد  
یکی در مسجد و دیگری میخانه میرقصم

این نکته قابل یاد آور است که طیفات ناصری مردم غور را از اولاد ضحاک تازی میدانند، مگر تاریخ موسی خورناس اورا ضحاک فارسی میدانند. و بعضی از مورخین غربی میگویند که تاجیکان بلخ بتدریج بسوی غور سرازیر شدند.

۴۷- پوهاند عبدالحی حبیبی، افغان و افغانستان (چاپ نو)، پشاور ۱۳۶۹، ص ۴ و بعد.

۵۰- برای معلومات بیشتر. ش. به. رساله مسیحی فرنگی، موسوم به بصیرت نامه (مقدمه از. دکتر محمد اسماعیل رضوانی، در. بررسیهای تاریخی، شماره ۴۱)، ایران ۱۳۵۲، ص ۲۴۷) و بعد.

۵۱- دعلومو اکادیمی ۰۰۰، دامیر کرور سوری دولس سوه پنخوسم تلین (۱۵۴ - ۱۴۰۴ ه. ق) (۱۱۱) کابل ۱۳۶۴

۵۲- تهیه و تدوین دفتر ویژه افغانستان، متن سخنرانیهای ایراد شده در اولین مجمع شیعی افغانستان (محل چاپ نامعلوم) - ۱۳۶۸، ص ۳ و بعد.

۵۳- ر. ش. به شماره (۱۲ الف) نظری به کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۵.

۵۴- مرکز تحقیقات افغانستان، رهبری و افغانستان رهنمودهای حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی سالهای ۱۳۵۰ - ۱۳۶۸، ص ۴.

۵۵- ایضاً شماره (۵۴)، ص ۱

۵۶- مانند شماره (۵۲)، متن سخنرانیهای ایراد شده ۱۰۰، ص ۶.

۵۷- ایضاً، ص ۸.

5-Louis Dupree, Afghanistan, USA 1980, P.276.

6- H.A.R. Gibb (...), The Encyclopaedia of Islam New Ed. (by a number of Leading Orientalists), Loiden-London 1960, P. 1000.

19. Hs luan Thsiang(Xuan zhuang), Chines● Accounts of India (Tesl. by Samuel), 2nd. Ed.

Calcutta 1958, P. 470; Michael Weiers, Die Sprache der Moghol der Provinz Horat in Alghanistan, Opladen 1972, P.61-17.

Refer to the following works: a-Il.F. Schurman, The Mongols of Afghanistan, an Etlinography of Mongols and related Peoples of Afghanistan, 's-Gravenhag. 1962.

b-G.Gras smuck and Ludwig Ada mek, Afghanistan Some New Appr. oaches, Ann Arhor 1969, P. ?

c-Olaf Caroe , The Pathans (550B.C(?!)-A.D.1957), London (reprinted in Pakistan)1973.

30-M.Elphinstone, An Account of the Kingdom of Caubul and its

Dependencies in Persia(1815), Graz-Austria, 1969, P. 309.

33-Islamic Encyclopaedia , vol, 2, 19— ?, P.3

34-Louis Dupree, Afghanistan, USA1980, P.83.

41-Great Sovit Encyclopedia, 3rd. Ed., Vol. 7... London 1975, P. 233.

48-Rita Joshi, The Afghan Nobility and The Mughals (1526-1707), Delhi1985, P.2.

49-Vartan Gregorian, The Emergence of Morlern Afghanistan, California 1969. P.29.